



A Comparative Study of the Myth of the Hero's Journey in Children's Fiction Based on the Model by Carol-Pearson and Hugh K. Marr

Mahmoud Afrouz^{1*}

1. Assistant Professor of Translation Studies, Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: m.afrouz@fgn.ui.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 16/05/2021

Received in revised form:
۲۱/۰۸/۲۰۲۱

Accepted: 29/08/2021

Keywords:

Comparative Literature,
Children's Literature,
Pearson and Marr Pattern,
Mythical Journey.

ABSTRACT

The journey of the hero is one of the fascinating topics of world fiction. Children's literature is no exception. The present article has a comparative study of the stages of the hero's journey in the two stories of *the Little Black Fish* and *the Flying Mouse*. For a comparative study of the stages of the journey of the original character in two works, the model of Pearson and the and Mar (2014) was used, which includes twelve stages: innocent, orphan, warrior, patron, seeker, lover, destroyer, creator, ruler, Wizard, sage, and clown. The two stories deal with the category of mythical journey and perfectionism in simple and childish language. Despite the fact that these two stories belong to two different eras and cultures, there are many similarities between them. Among them, the following points can be mentioned: common genre, the same audience, the hero's disgust with everyday life, breaking the hero's norms and arousing the opposition of his contemporaries, the hero's solo journey, the hero's determination and will not give up in the face of challenges, the hero's hope, Seeking help from a mentor and guide, questioning and perfectionism, and the presence of negative and positive characters in both stories. The root of similarity and adaptability of the two works can be considered as common human concerns in drawing the path of perfectionism, truth-seeking and achieving the utopia.

Cite this article: Afrouz, M. (2022). A Comparative Study of the Myth of the Hero's Journey in Children's Fiction Based on the Model by Carol-Pearson and Hugh K. Marr. *Journal of Research in Narrative Literature*, 11(1), 27-48.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.6363.1324



بررسی تطبیقی سفر اسطوره‌ای قهرمان در ادبیات داستانی کودکان بر اساس مدل کارول پیرسون و هیو کی مار

محمود افروز^{*۱}

۱. نویسنده مسئول، استادیار مطالعات ترجمه، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: m.afrouz@fgn.ui.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷</p> <p>واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، ادبیات کودک، الگوی پیرسون و مار، سفر اسطوره‌ای.</p>	<p>سفر قهرمان یکی از موضوعات جذاب ادبیات داستانی جهان است. ادبیات کودک نیز در این خصوص استثناء نیست. جستار حاضر به بررسی تطبیقی مراحل سفر قهرمان در دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش پرنده پرداخته است. برای بررسی تطبیقی مراحل سفر شخصیت اصلی در دو اثر، از الگوی پیرسون و مار (۱۳۹۳) استفاده شد که شامل دوازده مرحله است: معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینش‌گر، حاکم، جادوگر، فرزانه، و دلچک. دو داستان مذکور با زبانی ساده و کودکانه، به مقوله سفر اسطوره‌ای و کمال‌طلبی پرداخته‌اند. با وجود تعلق این دو داستان به دو عصر و فرهنگ گوناگون، اشتراکات فراوانی میان آن دو وجود دارد. از آن جمله می‌توان به نکات زیر اشاره کرد: ژانر مشترک، مخاطب یکسان، انزجار قهرمان از روزمرگی، هنجار شکنی قهرمان و برانگیختن مخالفت هموعان، سفر انفرادی قهرمان، عزم و اراده را سخ قهرمان و تسلیم‌نشدن وی در برابر چالش‌ها، امیدواری قهرمان، یاری جستن از مرشد و راهنما، پرسشگری و کمال‌جویی و وجود شخصیت‌های منفی و مثبت در هر دو داستان. ریشه همسانی و تطبیق‌پذیری دو اثر را می‌توان دغدغه‌های مشترک بشر در ترسیم مسیر کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی و رسیدن به آرمان‌شهر دانست.</p>

استناد: افروز، محمود (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی سفر اسطوره‌ای قهرمان در ادبیات داستانی کودکان بر اساس مدل کارول پیرسون و هیو کی مار. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۱)، ۲۷-۴۸.



حق مؤلف © نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/RP.2021.6363.1324

۱. پیشگفتار

آثار داستانی در ادبیات جهان را شاید بتوان در یک شبکه منسجم فرض کرد که عناصر آن، فارغ از زمان و مکان خلق اثر، با یکدیگر در ارتباط هستند، به طوری که غالباً رگه‌هایی از داستان‌های جدید در برخی از داستان‌های پیشین قابل رصد است. حتی گاهی ممکن است دو نویسنده معاصر در دو سر دنیا، بیآنکه شناختی از یکدیگر داشته باشند، یا اثر یکی مقدم بر دیگری و یا در دسترس وی باشد، داستان‌هایی تطبیق‌پذیر به رشته تحریر در آورند. دلیل این امر هرچه باشد، نتیجه‌اش توسعه شبکه ارتباطی داستان‌ها در ادبیات جهان خواهد بود. پژوهشگران تطبیقی گاهی از تأثیرپذیری متون از یکدیگر سخن می‌گویند و برای ادعای خود (و یا گاهی رد ادعای دیگر پژوهشگران) مستندات می‌آورند. در جستار حاضر، برآنیم تا با تمرکز بر دو اثر داستانی بسیار مشهور در حوزه ادبیات کودک، جنبه‌های تطبیق‌پذیر آنها را بررسی کنیم.

داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده در زمره معدود آثار برگزیده‌ای است که با زبانی ساده و دلنشین، به مبحث عمیق کمال‌جویی و سفر اسطوره‌ای پرداخته‌اند. هرچند این دو اثر به دو فرهنگ و به دو عصر مختلف تعلق دارد، اما از آنجا که «رؤیای وصال به آرمان‌شهر در پس تمام کمال‌گرایی‌های بشر یافت می‌شود» (Pearson, 2015: 177) و مقوله‌ای است که مرزهای جغرافیایی و فرهنگی را درمی‌نوردد، تطبیق‌پذیری این دو اثر امری دور از ذهن و غریب نیست. داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده همچون غالب آثار برگزیده‌ای که برای کودکان نگاشته شده، دربرگیرنده نمادها و مفاهیم ژرفی است که در صورت تفسیر دقیق، راه رسیدن به لایه‌های پنهان آنها آشکار می‌شود و درک بهتر خواننده از داستان را در پی خواهد داشت.

صمد بهرنگی (۱۳۱۸-۱۳۴۷)، داستان‌نویس مشهور ادبیات کودکان، داستان ماهی سیاه کوچولو را در سن ۲۹ سالگی، تنها چندماه پیش از مرگ خود در سال ۱۳۴۷ منتشر کرد. وی صاحب آثار دیگری نیز برای کودکان است، از جمله: ساعت در خواب و بیداری (۱۳۴۸)، بی‌نام (۱۳۴۴)، تلخون و چند قصه دیگر (۱۳۴۲)، اولدوز و کلاغ‌ها (۱۳۴۵)، یک هلو هزار هلو (۱۳۴۸)، اولدوز و عروسک سخنگو (۱۳۴۶)، پیرزن و جوجه طلایی‌اش (۱۳۴۷)، افسانه محبت (۱۳۴۶) و پسرک لبو فروش (۱۳۴۶). از این میان، داستان ماهی سیاه کوچولو که مضمونی سفر-محور دارد، برای بررسی برگزیده شد. سفر، خواه در قالب سفرنامه یا در قالب سیر و سلوک، از بن‌مایه‌های جذاب ادبیات داستانی محسوب می‌شود (افروز، ۱۳۹۶). قهرمان داستان ماهی سیاه کوچولو، جویبار را به آرزوی رسیدن به دریا ترک می‌کند و در

حقیقت، با دل کندن از مادر خود، تحمل تهدیدها، تحقیرها و ردّ تطمیع‌ها (از جانب همسایگان خود)، گذر از مخاطرات فراوان (آبشار، برکه و رودخانه)، دریافت یاری از شخصیت‌های مثبت (دوستان هم-سن و سال خود و مارمولک) و رویارویی با شخصیت‌های منفی (کفچه‌ماهی‌ها، قورباغه، خرچنگ، ماهی-ریزه‌ها، مرغ‌سقا، ارّه‌ماهی و مرغ‌ماهی خوار)، بالاخره به مقصود خود، دریا می‌رسد.

داستان موش‌پرنده^۱ یا موش‌کوچولو^۲ یک حکایت مشهور «سرخپوستی» است که هایمیوه‌ستس استورم^۳ (۱۹۷۳) در کتاب هفت ژوبین^۴ آن را روایت کرده، جان استپتوی^۵ نیز در سال ۱۹۸۴ در کتابی با عنوان «داستان موش‌پرنده: افسانه‌ای سرخپوستی»^۶ آن را بازنویسی نموده است (Berg, 1994: 20). قهرمان داستان، موش کوچکی است که به همراه دیگر موش‌ها در دشت زندگی می‌کند و دائماً در هراس از عقاب، روزگار به سر می‌برد. او صدای غرشی را می‌شنود که دیگران از شنیدنش عاجزند. با پیگیری ردّ صدا به رودخانه می‌رسد و با قورباغه آشنا می‌شود و کوه مقدّس را می‌بیند و شوق رسیدن به آن در دلش شعله‌ور می‌شود. موش از جامعه خود طرد می‌شود و قدم در راه می‌گذارد و در برخورد با گاویش و کایوت، دو چشم خود را به ایشان می‌دهد و هریک از آنها هم موش را تا قسمتی از دامنه کوه همراهی می‌کند. در پای کوه، عقابی می‌آید و او را به بالای کوه می‌برد و موش، دیری نمی‌گذرد که متوجه می‌شود صاحب بینایی و بال و پر شده و به تعبیر قورباغه، از آن پس، به عقاب بدل شده است. برای تطبیق دو اثر فوق، از الگوی جدید پیرسون و مار^۷ (۱۳۹۳) استفاده شد. در این الگو، به سه

۱. The Jumping Mouse

۲. The Little Mouse

۳. هایمیوه‌ستس استورم (Hyemeyohsts Storm, 1973) در کتاب هفت ژوبین داستان موش‌کوچولو را روایت کرده است.

۴. Seven Arrows

۵. جان استپتوی (John Steptoe, 1984) در «داستان موش‌پرنده: افسانه‌ای سرخپوستی» داستان موش‌پرنده را روایت کرده است

۶. The Story of Jumping Mouse: A Native American Legend

۷. الگوی پیرسون-مار (Pearson-Marr, 2015) از جدیدترین الگوهای بررسی سفر اسطوره‌ای قهرمان و بر اساس الگوی سنتی کمپبل است.

مرحله کلی از منازل سفر اسطوره‌ای قهرمان اشاره شده است: عزیمت {معصوم، یتیم، جنگجو و حامی}،^۸ تشرّف {جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر و آفرینش‌گر}،^۹ و بازگشت {حاکم، جادوگر، فرزانه و دلفک}،^{۱۰}

با توجه به درون‌مایه مشترک این دو اثر، در نوشتار حاضر کوشیده‌ایم تا مراحل سفر ماهی سیاه و موش پرنده و وجوه اشتراک و افتراق دو اثر را شناسایی کنیم. در گام نخست بررسی یک داستان، عموماً بر سه ضلع مثلث آن اثر (متن، نویسنده و خواننده) تمرکز می‌شود. در جستار تطبیقی حاضر، «نویسندگان» متعلق به دو فرهنگ مختلف و دو عصر متفاوت اند: معاصر (صمد بهرنگی) و کلاسیک (داستان شفاهی از سرخپوستان بومی آمریکا)، اما «متن» دو داستان شامل عناصر تطبیق‌پذیر فراوان و هر دو سفر-محور محسوب می‌شوند. «مخاطبان» ظاهری هر دو نیز کودک بوده، به گروه یکسان متعلقند. پرسش‌های پژوهش از این قرار است:

- ۱) الگوی سفر اسطوره‌ای قهرمان پیرسون و مار در زندگی برازنده من تا چه میزان با سفر ماهی سیاه کوچولو و سفر موش پرنده تطبیق‌پذیر است؟
 - ۲) چه تعداد از مراحل سفر ماهی سیاه کوچولو با مراحل سفر موش پرنده قابل تطبیق است؟
- پیش از بررسی دو داستان، نگاهی گذرا به پژوهش‌های انجام‌شده درباره موضوع مقاله می‌اندازیم. سرمدی و همکاران (۱۳۹۲) از منظر نقد کهن‌الگویی به بررسی رمان بوف کور پرداخته‌اند. محققان دریافته‌اند که در این شاهکار سورئالیستی هدایت، کهن‌الگوهای فراوانی وجود دارد که به علت رویکرد روانشناختی داستان، در چهارچوب نظریه کهن‌الگویی پیرسون و مار به خوبی تحلیل‌پذیر است. فولادی و رحمانی (۱۳۹۵) یکی از داستان‌های هفت‌پیکر حکیم نظامی را طبق الگوی پیرسون و مار بررسی کرده‌اند. پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که قهرمان داستان گنبد فیروزه، ماهان کوشیار، بعد از عبور از دنیای مادی، خود را در مکانی ناشناخته می‌یابد که رهاورد آن، شخصیتی دیگرگون است که در حضرت خضر تجلی می‌کند. فولادی و رحمانی (۱۳۹۵) در نهایت چنین نتیجه گرفته‌اند که الگوی مذکور، جهانی است و با داستان‌های فارسی نیز تطابق دارد.

۸ Preparation for the Journey {The Innocent, The Orphan, The Warrior, The Caregiver}

۹ The Journey-Becoming Real {The Seeker, The Destroyer; The Lover, The Creator}

۱۰ The Return {The Ruler, The Magician, The Sage, The Fool}

بیانی (۱۳۷۹، نقل در ولی‌پور و همتی، ۱۳۹۶) به بررسی تطبیقی داستان ماهی سیاه کوچولو با یک داستان چینی به نام «ماهی‌ها از دروازه‌ها پریدند» به قلم جین جین پرداخته است. ولی‌پور و همتی (۱۳۹۶) نیز در مقاله خود داستان ماهی سیاه کوچولو را با جانانان مرغ دریایی تطبیق داده‌اند. هرچند، اصغری و همکاران (۱۳۹۸) «انتساب» داستان ماهی سیاه کوچولو به جانانان مرغ دریایی را رد کرده‌اند و معتقدند ریشه‌های این داستان را باید در کلیله و دمنه و منطق‌الطیر جست‌وجو کرد.

قاسم‌زاده (۱۳۹۵) در جستار خود به بررسی سفر اسطوره‌ای قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو پرداخته است. عبدالله‌زاده برزو و ریحانی (۱۳۹۸) نیز با تمرکز بر همین موضوع، بر مبنای نظریه کمپیل و پیرسن مقاله‌ای نگاشته، نهایتاً به این نتیجه رسیده‌اند که در سفر ماهی سیاه «مرحله بازگشت قهرمان» آشکار نشده است.

نوروزی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله مشترک خود، بر روی رنگ سیاه قهرمان داستان بهرنگی تمرکز کرده‌اند و این رنگ را استعارای دانسته، معتقدند که در زمان نگارش داستان، نماد استبدادستیزی بوده است.

یعقوبی جنبه‌سرایبی (۱۳۹۹) ماهی سیاه کوچولو را برآمده از اوضاع خاص فرهنگی و اجتماعی دوران پهلوی دوم (دهه ۳۰ و ۴۰ شمسی) دانسته، آن را با حکایت «ماهیان و آبگیر» از کتاب کلیله و دمنه تطبیق داده است.

تاکنون مطالعه‌ای به تطبیق دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده و مراحل سفر قهرمان اسطوره‌ای در این دو اثر اختصاص نیافته است. جستار حاضر به منظور پرکردن این خلاء پژوهشی انجام گرفته است.

۱-۲. مبانی نظری و روش پژوهش

روش پژوهش حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، توصیفی-تحلیلی و اسنادی با تکیه بر اطلاعات متنی و با رویکرد تطبیقی است.

پیکره پژوهش شامل دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده است که با استفاده از چهارچوب سفر اسطوره‌ای قهرمان که از زندگی برازنده من اثر کارول اس پیرسون و هیوکی مار (۱۳۹۳)، بیرون آورده شده، تحلیل و تطبیق شده است.

محققان بسیاری جوزف کمپبل را جزو بزرگترین و تأثیرگذارترین اسطوره‌شناسان قرن بیستم معرفی کرده‌اند (Sonnenburg & Runco 2017; Vogler 2017; Ranieri 2017). هرچند پژوهشگران تطبیقی غالباً از الگوی وی برای بررسی داستان‌های سفر-محور بهره برده‌اند، اما در این جستار از آن استفاده نشد؛ زیرا از سه مرحله «عزیمت»^۱، «تشرّف»^۲ و «بازگشت»^۳ در نظریه کمپبل (۱۳۸۴)، تنها بخش محدودی از دو مرحله نخست آن با مراحل سفر ماهی سیاه تطبیق پذیر است؛ برای نمونه، مرحله دوّم عزیمت؛ یعنی «ردّ دعوت»^۴ هیچ گونه شاهد متنی در داستان بهرنگی ندارد. همچنین، یافتن شواهد متنی برای شش مرحله پایانی «امتناع از بازگشت»^۵، «فرار جادویی»^۶، «دست نجات از خارج»^۷، «عبور از آستان بازگشت»^۸، «ارباب دو جهان»^۹ و «آزاد و رها در زندگی»^{۱۰} (Campbell, 2008: 34)، بسیار چالش برانگیز است. بنابراین، در این نوشتار از الگوی جدیدتر پیرسون و مار استفاده شد. در این الگو، سفر اسطوره‌ای قهرمان شامل دوازده مرحله است: «معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینش‌گر، حاکم، جادوگر، فرزانه و دلچک» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۴). البته، این سفر مسیر پیوستارگونه و «خطی»^{۱۱} نیست، بلکه «مارپیچی»^{۱۲} است (Pearson, 2015: 73). به همین دلیل، قهرمان ممکن است «کهن‌الگوها را در طول عمر خود چندین بار تجربه کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به بیان دیگر، به عقیده پیرسون و مار «ترتیب حضور یافتن کهن‌الگوها» در موارد گوناگون ممکن است تا حدّی

۱ Joseph Campbell

۲ Departure

۳ Initiation

۴ Return

۵ Refusal of the call

۶ Refusal of the return

۷ The magic fight

۸ Rescue from without

۹ The crossing of the return threshold

۱۰ A master of the two worlds

۱۱ Freedom to live

۱۲ Linear

۱۳ Spiral

متفاوت باشد، هرچند، این تفاوت تأثیر چندانی بر کل الگو نخواهد داشت (همان: ۳۱).

۳-۱. فرایند پژوهش

در گام نخست، مراحل سفر ماهی سیاه، قهرمان داستان بهرنگی و موانع و چالش‌ها و رویارویی‌های وی با شخصیت‌های مثبت و منفی دقیقاً مطالعه و خلاصه‌نگاری گردید. همین مراحل، در گام بعد، برای شخصیت اصلی داستان موش پرنده اعمال شد. سپس، دوازده مرحله سفر اسطوره‌ای قهرمان پیرسون و مار با تک‌تک مراحل سفر قهرمان‌های دو داستان تطبیق داده شد. در گام نهایی، ضمن ذکر شواهد متنی بیرون آورده‌شده، از دو داستان، دیگر وجوه اشتراک و افتراق این آثار به‌طور مبسوط بررسی و دلایل احتمالی مستتر در پس‌پرده تطبیق‌پذیری آن دو، تحلیل شد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در ادامه، مراحل دوازده‌گانه سفر اسطوره‌ای قهرمان به ترتیب تحلیل شده است.

۲-۱. مرحله اول

در مرحله اول، غالباً قهرمان داستان هم‌رنگ جماعت بوده، کهن‌الگوی «معصوم» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹) تجلی می‌یابد. به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 104) «معصوم، بخشی از وجود ماست که به زندگی، خودمان و دیگر مردم اعتماد دارد». نتیجه و حاصل چنین اعتمادی، پی‌روی و تقلید بی‌چون و چرا از هر آن چیزی است که جامعه آن را عرف می‌داند. در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۳) می‌خوانیم که «مادر و بچه، صبح تا شام دنبال هم‌دیگر می‌افتادند و گاهی هم قاطی ماهی‌های دیگر می‌شدند و تندتند، توی یک تکه جا، می‌رفتند و برمی‌گشتند». این «قاطی شدن» با دیگر ماهیان و دنباله‌روی از آنان همان هم‌رنگی با جامعه است. در داستان موش پرنده هم می‌خوانیم که او در «کنار موش‌های دیگر»، مدام «این طرف و آن طرف» می‌دود «و دانه‌های مختلف جمع‌آوری» می‌کند و «زندگی را می‌گذراند» و در کل، مادامی که موش پرنده «و دوستانش به فعالیت‌های روزمره خود ادامه می‌دادند»، همه چیز بر وفق مراد جامعه است (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۴). بنابراین، تا این مرحله، کهن‌الگوی معصوم هم در ماهی سیاه کوچولو و هم در موش پرنده بروز یافته است.

۲-۲. مرحله دوم

در مرحله دوم، قهرمان با طرح مسائل خلاف عرف، هم‌رنگی با جماعت را کنار می‌گذارد و بنابراین، از سوی ایشان طرد و به عبارتی «یتیم» می‌شود. تجلی کهن‌الگوی یتیم در ماهی سیاه زمانی است که سخنان

او درباره دریا از سوی همسایگان و حتی مادر خود، با تمسخر و حتی خشونت، رد می‌شود: مادرش گفت: «آخر، صبح به این زودی کجا می‌خواهی بروی؟ ... این حرف‌های گنده گنده را بگذار کنار، پا شو برویم گردش. حالا موقع گردش است نه این حرف‌ها! ... همسایه گفت: «کوچولو، ببینم تو از کی تا حالا عالم و فیلسوف شده‌ای و ما را خبر نکرده‌ای؟ ... حرف‌های ماهی کوچولو همه را عصبانی کرده بود. یکی از ماهی پیره‌ها گفت: «خیال کرده‌ای به تو رحم هم می‌کنیم؟ دیگری گفت: «فقط یک گوشمالی کوچولو می‌خواهد!» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴-۱۰)

در داستان موش پرنده هم شنیده شدن صدایی جز «پیچ موش‌ها» یا صدای «زوزه باد که در سبزه‌های بلند می‌پیچید»، خلاف عرف بوده، او اکنون «صدای جدید»ی را که «مانند یک نوع غرّش پیوسته بود» شنیده است. جماعت موش‌ها هم او را طرد می‌کند:

سایر موش‌ها به او می‌گفتند: «چیزی نیست، برگرد سر کارت و به جمع‌آوری دانه‌ها ادامه بده.» یا اینکه: «کدام صدا؟ ما که غرّشی نمی‌شنویم.» گاهی هم پشت سر موش پرنده حرف می‌زدند: «حتماً او مشکلی پیدا کرده که بی‌خود و بی‌جهت همیشه از این غرّش حرف می‌زند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

درواقع، داستان یتیم «با کششی به طرف یک موضوع بزرگتر آغاز می‌شود و این مطلب به کج رفتاری و ترس از جانب نزدیکان و قبیله شخص منجر می‌گردد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵). در داستان ماهی سیاه کوچولو، این کشش به سوی یافتن آخر جویبار یا همان دریاست؛ جایی که حتی دیگران منکر وجود آن می‌شوند:

«جویبار که اول و آخر ندارد؛ همین است که هست! جویبار همیشه روان است و به هیچ جایی هم نمی‌رسد» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۵).

در داستان موش پرنده، کشش قهرمان به سوی غرّشی است که دیگران از شنیدنش عاجزند یا نمی‌خواهند بشنوند.

در هر دو داستان هم شاهد «کج رفتاری» و واکنش ناشی از «ترس» نزدیکان و قبیله قهرمان داستان هستیم. در داستان ماهی سیاه کوچولو، این کج رفتاری در قالب طرد کردن قهرمان از گروه و در داستان موش پرنده، در قالب ترک «معاشرت» با قهرمان بروز می‌کند (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

در مرحله سوم، قهرمان در لباس «جنگجو» ظاهر می‌شود و در برابر دیگران می‌ایستد و حاضر نیست از راه خود بازگردد و از خواسته‌اش دست بکشد (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۱۰)، ماهی سیاه یک‌تنه در برابر مادر و تمام همسایگان می‌ایستد و حتی حاضر است در این راه جان خود را از دست بدهد: «ماهی کوچولو گفت: پس مرا هم بکشید، چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم». در داستان موش پرنده هم می‌خوانیم که قهرمان با وجود تمام مخالفت‌ها «قادر نبود آن غرّش را فراموش کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

۲-۴. مرحله چهارم

مقام چهارم، مرحله ظهور کهن‌الگوی «حامی» در داستان است (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۱۱)، تعدادی از دوستان ماهی سیاه در نقش حامی ظاهر شده، او را از دست دیگر ماهیان متعصبی که قصد کشتنش را داشتند، نجات می‌دهند: «ماهی‌ها تا آمدند ماهی سیاه کوچولو را بگیرند، دوستانش او را دوره کردند و از معرکه بیرونش بردند». البته این حمایت تا پایان سفر ادامه ندارد: «چند تا از دوستان هم‌سن‌وسالش او را تا آبشار همراهی کردند و از آنجا برگشتند» (همان، ص ۱۲)؛ به عبارت دیگر، با گذر از مرحله حامی و برخورداری از حمایت ایشان، قهرمان داستان، مراحل دیگر را باید به‌تنهایی طی کند.

نکته جالب اینجاست که خود ماهی سیاه هم در نقش «حامی» معنوی و راهنمای همان دوستان خود ظاهر شده است:

«دوستانش گفتند: چطور می‌شود فراموشت کنیم؟ تو ما را از خواب خرگوشی بیدار کردی، به ما چیزهایی یاد دادی که پیش از این حتی فکرش را هم نکرده بودیم. به امید دیدار، دوست دانا و بی‌باک!» (همان).

از سوی دیگر، حامی معنوی ماهی سیاه نیز همان راهنمایی‌های آغازین پیر و مرشد او، «حلزون پیر» بوده است. در حقیقت، اگر حمایت و راهنمایی اولیه وی نبود، قهرمان داستان هرگز از قلمروی «معصوم» پای خود را فراتر نمی‌نهاد. در داستان موش پرنده نیز همان صدای غرّش است که شوق اولیه سفر را در دل قهرمان شعله‌ور می‌کند و مقدمات عزیمت وی را فراهم می‌کند. با گذر از مراحل اول تا چهارم، این صدا نیز مرتباً قوی و قوی‌تر می‌شود:

«موش کوچولو ساعت‌ها مسافت زیادی را در آن سبزه‌زار پشت سر گذاشت. دوان‌دوان از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رفت و همواره ترس مواجه‌شدن با سایه عقاب نیز در دل او

وجود داشت. تنها راهنمایش طنین صدای غرّش در گوش‌هایش بود و همواره سعی می‌کرد به مبدأ آن نزدیک‌تر شود. بالاخره صدای غرّش آن قدر بلند شد که دیگر نمی‌توانست صدای قلبش را که از خستگی و ترس به شدت تاپ‌تاپ می‌کرد، بشنود و ایستاد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۶).

هرچند، در آغاز «تنها راهنمایش» همان «صدای غرّش» بود، ولی با نزدیک شدن به رود، با راهنمای دوم خود؛ یعنی قورباغه، آشنا می‌شود: «اینجا بود که صدای جدیدی از بالا به گوشش رسید که می‌گفت: موش کوچولو اول خوب خم شو و بدنت را آماده کن، بعد پیر هوا» (همان). او بالا می‌پرد و رود خروشان بی‌انتها را می‌بیند. در گوشه‌ای هم قورباغه را می‌بیند که روی گل سوسن نشسته است: «فراتر از رودخانه و گل، منظره بی‌نظیری دیده می‌شد که در نور بنفش پرشکوهی می‌درخشید و این چشم‌انداز زیبای کوهستان مقدّس بود» (همان). همانجاست که قورباغه نام جدیدی بر موش کوچولو می‌گذارد: «قورباغه گفت: داداش کوچولو! از حالا به بعد، اسم تو موش پرنده است!» (همان).

۲-۵. مرحله پنجم

در مرحله پنجم، قهرمان در نقش «جست‌وجوگر» جلوه می‌کند. او که «حاضر است با دیگران تفاوت داشته باشد»، شهامت «انجام کارهای جدید را به دست می‌آورد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در این مقام، شوق و رغبت به جست‌وجو در قهرمان چنان شدید است که حاضر می‌شود «بهای سنگین» قربانی کردن ارزشمندترین روابط خود و دل‌کندن از خانه و نزدیکان خود را بپردازد (همان: ۳۱). در داستان بهرنگی، شهامت ماهی سیاه در برخورد با هفت ماهی قلدری که هر یک به نوعی برایش خطّ و نشان می‌کشند، آغاز تجلی این مرحله است:

«یکی از ماهی‌ها از دور داد کشید: «توهین نکن، نیم‌وجبی!» دوّمی گفت: «اگر بروی و بعدش پشیمان بشوی، دیگر راحت نمی‌دهیم!» سوّمی گفت: «اینها هوس‌های دوره جوانی است، نرو!» چهارمی گفت: «مگر اینجا چه عیبی دارد؟» پنجمی گفت: «دنایای دیگری در کار نیست، دنیا همین جا ست، برگرد!» ششمی گفت: «اگر سر عقل بیایی و برگردی، آن وقت باورمان می‌شود که راستی راستی ماهی فهمیده‌ای هستی!» هفتمی گفت: «آخر ما به دیدن تو عادت کرده‌ایم...» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۱).

دل‌کندن از مادری که بر سر و سینه می‌زند و با چشمانی اشکبار از وی می‌خواهد از سفر صرف‌نظر کند و حتی دل‌کندن از دوستانی که نقش حامی او را داشته‌اند، همگی حاکی از گذر ماهی سیاه از این

مرحلهٔ خطیر است:

«مادر ماهی سیاه توی سروسینه‌اش می‌زد و گریه می‌کرد و می‌گفت: «وای، بچه‌ام دارد از دستم می‌رود. چکار کنیم؟ چه خاکی به سرم بریزم؟... «به من رحم کن، نرو!... نرو!...» ... چند تا از دوستان هم بدن‌وسالشان او را تا آبشار همراهی کردند و از آنجا برگشتند». ماهی کوچولو وقتی از آنها جدا می‌شد گفت: «دوستان، به امید دیدار! فراموشم نکنید» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۱-۱۲).

در داستان موش پرنده، قهرمان داستان هم از آن دشت سرسبز محل زندگی و دوستان خود دل می‌کند و راهی کوهستان مقدس می‌شود.

۲-۶. مرحلهٔ ششم

در مرحلهٔ بعد، قهرمان در نقش «عاشق» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به عقیدهٔ پیرسون (Pearson, 2015: 351) مادامی که میان عشق و میلِ جست‌وجو تضاد وجود داشته باشد، وصال به سرزمین موعود^۴ ناممکن است. به دیگر بیان، قهرمان باید عاشقِ آن چیزی باشد که در جست‌وجوی آن، گام در مسیر نهاده است. در واقع، تا جست‌وجوگر، عاشق نباشد و تا عاشق، جست‌وجوگر نباشد، فرد راه به جایی نمی‌برد. این دو خصال باید همسو در فرد بروز یابد. هرچند، ترتیب پیدایش آن هم در الگوی پیرسون- مار اهمیتی ندارد، بلکه آنچه اهمیت دارد، اطمینان از وقوع حتمی و قطعی هر دو است. در داستان موش پرنده، عشق از طریق قوهٔ بینایی (منظرهٔ کوه) و شنوایی (غرش رود) بر دل قهرمان داستان رخنه کرده، او را کاملاً بی‌تاب می‌سازد و البته، همین قدرت عشق، عزم او را جزم و اراده‌اش را دوچندان کرده است:

«موش پرنده نمی‌توانست به هیچ‌وجه غرش آن رود خروشان یا منظرهٔ پر عظمت کوهستان مقدس را فراموش کند. به همین خاطر تصمیم گرفت هرطور شده خودش را به کوهستان مقدس برساند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۷).

در داستان ماهی سیاه کوچولو، نویسنده با تأکید فراوان پرده از عشق وافر قهرمان داستان به «دانستن» و آگاهی یافتن از مقصد برمی‌دارد:

«می‌دانی مادر، من ماه‌هاست تو این فکرم که آخر جویبار کجاست؟ ... از دیشب تا

حالا چشمم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام... می‌خواهم راه بیفتم و بروم بینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست... من خودم خیلی وقت است در این فکرم... تصمیم گرفتم خودم بروم آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر چه خبرهایی هست» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۵-۶).

۲-۷. مرحله هفتم

در مرحله هفتم، کهن‌الگوی «نابودگر» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 69) قهرمان پس از رویارویی با نابودگران بیرونی و ناکام گذاشتن آنان، متوجه می‌شود که نفس خود یا همان «سایه منفی»^{۲۵} دشمن بالقوه اوست. این کهن‌الگو در قالب «سانتوس»^{۲۶} یا «آرزوی مرگ»^{۲۷} نیز بروز می‌یابد (همان). در داستان بهرنگی، اولین مواجهه ماهی سیاه با نابودگری است که در هیئت قورباغه‌ای ظاهر شده، خود را مادر «کفچه‌ماهی‌ها» می‌داند و با «بی‌اصل و نسب» خواندن ماهی سیاه، به او حمله‌ور می‌شود و قصد نابود کردن او را دارد (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۶). ماهی سیاه از چنگ او در می‌رود و با نابودگر دوم، خرچنگ، مواجه می‌شود و از قصد شوم او آگاه شده، می‌گوید: «من می‌روم دنیا را بگردم و هیچ هم نمی‌خواهم شکار جنابعالی بشوم» (همان: ۱۷). او با نابودگران دیگری نیز در ادامه مسیر روبه‌رو می‌شود و از آنان می‌گریزد، ولی بعد از آن «آرام و خوش در سطح دریا شنا» می‌کند و به خودش می‌گوید «مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۳۸). در داستان موش پرنده نیز او در ابتدا با گاومیش بزرگی روبه‌رو می‌شود و در نظر خود، او را نابودگر بیرونی می‌بیند:

«بعد از چند ساعت راهپیمایی صدای خروپف بلندی به گوشش رسید. اول ترسید... ناگهان چشم موش کوچولو به تپه‌ای از پشم افتاد... کم‌کم متوجه شد که آن تپه در حقیقت بزرگترین و عجیب‌ترین چهارپایی است که او تا آن زمان دیده است... خرناس و حشتناک حیوان همراه با تکان دادن سرش، موش کوچک را به گوشه‌ای پرتاب کرد... ناگهان دهان گاومیش باز شد و موش دندان‌های بزرگی را دید که هم‌قد او بودند. چیزی نمانده بود که موش لقمه کوچک و چربی برای گاومیش شود! موش کوچولو با سرعت دوید و از

^{۲۵}Negative Shadow

^{۲۶}Thanatos

^{۲۷}The death wish

گاو‌میش فاصله گرفت» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۸).

ولی بعد، موش متوجه می‌شود که این چنین نیست و اشکال از نحوه نگرش خود اوست؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد که دید خود را تغییر دهد. در این داستان، این تغییر نگرش به‌طور نمادین در قالب درآوردن چشم نمایش داده می‌شود. در واقع، موش پرنده هم بعد از مواجهه با دشمن بیرونی، توجهش معطوف به دشمن درون می‌شود و خودش در هیبت نابودگر ظاهر شده، چشمان خود را درمی‌آورد:

«گاو‌میش آهسته چشمانش را باز کرد و گفت: ... من مریضم... فقط با خوردن چشم موش شفا پیدا می‌کنم... موش پرنده با خود فکر کرد: گاو‌میش حیوان عظیم و بسیار خوبی است، اما آن بیماری زندگی را از او ربوده است و من یک موش کوچولو بیش نیستم و گذشته از این دو تا چشم دارم. حتماً می‌توانم یکی از آنها را به حیوان باشکوهی مثل گاو‌میش هدیه بدهم. چند لحظه بعد یکی از چشم‌های موش پرنده بدون اینکه او هیچ دردی احساس کند بیرون آمد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۸-۹).

در ادامه هم ماجرای مشابه دیدار او با «کایوت» رخ می‌دهد و دوباره موش که در ابتدا از «پوزه دراز و دندان‌های تیز» او ترسیده و قصد فرار دارد، در نهایت تصمیم می‌گیرد چشم دیگر خود را هم به او بدهد (همان: ۹-۱۰).

۲-۸. مرحله هشتم

در مرحله هشتم، قهرمان با به‌کارگیری «قوه تخیل، نوآوری، هوش و ذکاوت»، در نقش «آفرینش‌گر» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). از دید پیرسون (Pearson, 2015: 71) بدون تخیل، آفرینش زندگی، ناممکن است و بدون داشتن تصویری از خودِ اصیل و حقیقی، تخیلاتمان متمرکز و اثربخش نخواهد بود. در واقع، تجلی کهن‌الگوی آفرینش‌گر در قهرمان مستلزم خودشناسی حقیقی وی است. در داستان موش پرنده، او اکنون دید قدیمی خود را از دست داده، صاحب بینش تازه‌ای شده است؛ بینشی که با آن قادر به درک خودِ اصیل و حقیقی است:

دیگر چیزی نمی‌دید، اما حضور سایه‌ای و پس از آن باد تندی را روی پوست بدنش احساس کرد. نمی‌دانست چه بلایی به سرش خواهد آمد و وحشت اینکه در چنگال نیرومند عقاب خرد شود وجود او

را فرا گرفته بود. مدت زیادی روی زمین افتاده بود تا اینکه بالاخره چشمانش را باز کرد. با کمال تعجب متوجه شد بینایی خود را دوباره به دست آورده است! (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۱)

در داستان بهرنگی، ماهی سیاه که به همراه چند ماهی ریزه در کیسه مرغ سقا گرفتار شده‌اند، در نقش آفرینش گر ظاهر می‌شود و به واسطه قوه تخیل، نوآوری، هوش و ذکاوت خود تلاش می‌کند جان خود و آنان را نجات داده، به نوعی، به آنها حیات مجدد دهد: «من نقشه‌ای دارم... پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۳۲-۳۳). او بار دیگر به کمک هوش خود جان ماهی ریزه‌ای را که در شکم ماهی خوار گیر افتاده نجات می‌دهد:

«حالا گوش کن ببین چه می‌گویم: من شروع می‌کنم به وول خوردن و این‌ور و آن‌ور رفتن که ماهی خوار قلقلکش بشود و همین‌که دهانش باز شد و شروع کرد به قاه‌قاه خندیدن، تو بیرون بپر» (همان: ۴۳).

قهرمان داستان بهرنگی در این صحنه نیز در حکم آفرینش گر ظاهر شده، جان ماهی ریزه را نجات می‌دهد. این نجات‌ها به هیچ‌وجه معمولی نیست، بلکه در حکم «آفرینش مجدد» است؛ زیرا گیرافتادن ماهی در کیسه مرغ سقا و یا در شکم ماهی خوار؛ یعنی مرگ قطعی و بنابراین، نجات یافتن و نجات دادن در این مقطع، دقیقاً مساوی با حیات بخشی و آفرینش است. از سوی دیگر، خروج یک موجود زنده از درون بدن موجود زنده دیگر نیز خود می‌تواند تداعی گر «آفرینش مجدد» باشد.

چهار مرحله پایانی سفر اسطوره‌ای قهرمان، جزو مراحل بازگشت است. در داستان بهرنگی، از آنجا که ماهی سیاه در پایان سفر می‌میرد، خودش امکان بازگشت ندارد، اما این بدان معنی نیست که این مرحله به‌طور کلی رخ نداده است. در حقیقت، ماهی ریزه‌ای که در آخرین دقایق حیات قهرمان در کنار او بوده، از او معرفت و ایثار آموخته، به جامعه ماهیان بازمی‌گردد و آنها را هدایت می‌کند. به بیان نمادین، روح ماهی سیاه در کالبد ماهی ریزه‌ای که در شکم ماهی خوار کاملاً روحیه خود را باخته و تقریباً مرده است، دمیده می‌شود. در واقع ماهی پیر که نقش راوی اول را به عهده دارد، همان ماهی ریزی است که توسط ماهی سیاه از دل ماهی خوار نجات یافته، اکنون حکم پیر و مرشد دیگر ماهیان را دارد و با تعریف این داستان در پی آگاه و بیدارساختن آنهاست که البته موفق هم می‌شود؛ زیرا از میان دوازده هزار ماهی، «یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی کوچولو «شب بخیر» گفتند و رفتند خوابیدند... اما ماهی - سرخ کوچولویی هر چقدر کرد، خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۵). این دوازده‌هزارمین ماهی، همان کسی است که بیدار شده و قرار است پا جای پای ماهی سیاه

بگذارد. پس این سفر اسطوره‌ای همچنان تسلسل خواهد داشت و پایان نمی‌یابد. در ضمن، کاربرد عدد دوازده هم بسیار جالب است عدد کامل در حوزه زمان؛ در ساعت و در ماه. در ادامه، مراحل پایانی به تفکیک بیان شده و به ذکر شواهد متنی از هر دو داستان خواهیم پرداخت.

۲-۹. مرحله نهم

در مرحله نهم سفر، قهرمان در نقش «حاکم» سرنوشت خود ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). حاکم فداکار است و بنابراین، نه تنها سرنوشت خود برایش مهم است، بلکه به سرنوشت دیگران نیز اهمیت می‌دهد. در داستان بهرنگی، وقتی ماهی‌ریزه از او می‌پرسد: «پس خودت چی؟»، ماهی سیاه پاسخ جالبی می‌دهد. او اکنون خود را حاکم سرنوشت خود می‌داند، اما از سرنوشت دیگر ماهیان نیز غافل نیست و به نوعی خود را حاکم سرنوشت آنها نیز می‌داند، پس می‌گوید:

«من می‌خواهم ماهیخوار را بگشم و ماهی‌ها را آسوده کنم... فکر مرا نکن. من تا این بدجنس را نگشتم، بیرون نمی‌آیم».

در داستان موش پرنده نیز موش با اهدای چشم خود به گاو میش، اختیار خود را در تعیین سرنوشت نشان می‌دهد. او حتی در هنگام اعطای چشم دوم خود به کایوت «در یک آن تصمیم خود را گرفت» و بار دیگر بر حکمرانی بر سرنوشت خود صحه گذاشته است. سرنوشت دیگران نیز برای موش مهم است. به نوعی، او خود را حاکم سرنوشت گاو میش و کایوت نیز می‌داند و برای شفای آنها از عزیزترین داشته‌هایش می‌گذرد.

۲-۱۰. مرحله دهم

مرحله دهم، مرحله ظهور کهن‌الگوی «جادوگر» است. به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 71) جادوگر همان عنصری است که در اوج شرایط بحرانی و بسیار خطیر، در قهرمان تجلی نموده، به او در اتخاذ تصمیم درست یاری می‌دهد. در داستان بهرنگی، اوج بحران و سختی زمانی است که ماهی سیاه و ماهی‌ریزه در شکم ماهی خوار گرفتار شده‌اند. در اینجاست که قدرت جادویی ماهی سیاه فعال می‌شود و چاره‌جویی می‌کند.

در داستان موش پرنده، قدرت جادویی به واسطه مجاورت با کوه مقدس برای قهرمان داستان ایجاد

می‌شود:

«موش پرنده ... همانجا نشست و مشغول گوش دادن به صداهای مختلف و لذت بردن از

مجاورت با کوهستان مقدّس و موقّعت خود شد. بالأخره جرئت دورشدن از تخته سنگ را پیدا کرد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹).

۲-۱۱. مرحله یازدهم

مرحله یازدهم، مرحله تجلی کهن الگوی «فرزانی» است. به اعتقاد پیرسون (Pearson, 2015: 89)، فرزانی زمانی بروز می یابد که قهرمان، هوس را در خود بکشد و بر افکار و احساسات خود تسلط کامل یابد و این امکان پذیر نیست مگر اینکه از «نبرد با حقیقت» دست شسته، خود را رها کند. در این مراحل پایانی، قهرمان، حقیقت رویارویی با مرگ را با آغوش باز می پذیرد و حتی با اینکه این بار هم راه گریز از دشواری و مصائب برای او باز است، اما او دیگر به مقصود خود رسیده و گریز را راه چاره نمی داند. او به دنبال رهایی و آزادی است؛ رهایی روح از قفس تن. در داستان بهرنگی، ماهی ریزه از احوال ماهی - سیاه متوجه می شود که او به زودی خواهد مرد، پس از او می پرسد: «تو که داری خودت می میری، چطوری می خواهی ماهی خوار را بگشی؟» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۱). ماهی سیاه شروع می کند «به وول خوردن و این ور و آن ور رفتن و شکم ماهی خوار را قلقلک دادن» و ماهی ریزه که «دم در معدّه ماهی - خوار حاضر ایستاده بود»، به محض آن که ماهی خوار دهانش را باز می کند، از آن بیرون می پرد و نجات می یابد (همان: ۴۳)، اما ماهی سیاه، نجات خود را دیگر در آب پریدن نمی داند و به همین خاطر، از شکم ماهی خوار بیرون نمی پرد و دیگر هیچ کس از او خبردار نمی شود:

ماهی ریزه از دهان ماهی خوار بیرون پرید و دررفت و کمی بعد در آب افتاد، اما هر چه منتظر ماند از ماهی سیاه خبری نشد. ناگهان دید ماهی خوار همین طور پیچ و تاب می خورد و فریاد می کشد، تا اینکه شروع کرد به دست و پا زدن و پایین آمدن و بعد... افتاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب و جوش افتاد، اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۴). از آنجا که ماهی سیاه هرگز به دریا برنگشته و هیچ کسی از او خبری ندارد، بی راه نرفته ایم اگر این گونه تفسیر کنیم: آن زمان که مرغ ماهی خوار، پیش از سقوط در دریا، هنوز در آسمان پیچ و تاب می خورد، قدرت پروازش، به طور نمادین، به ماهی سیاه منتقل شد و او را به ماهی پرنده تبدیل کرد. هر طور که تعبیر کنیم، آخر به این نتیجه می رسیم که فرزانی قهرمان، «آسمانی شدن» او را در پی داشته است. در داستان موش پرنده، مرحله ای که موش شیوه تسلط بر افکار و احساسات خود را یاد می گیرد، همان مرحله ای

است که او راه و رسم پرواز کردن را آموخته و بنابراین، مرحله فرزاندگی را نیز پشت سر گذاشته است. در حقیقت، فرزاندگی او نیز با آسمانی شدنش همراه است. فرزاندگی با بینش و بصیرت همراه می‌باشد که در این داستان، به‌طور نمادین، در قالب تغییر موش نابینا به عقاب تیزبین ارائه شده است:

موش پرنده همین کار را انجام داد. با تمام قوا به سوی آسمان پُرید و کمی بعد با کمال تعجب دید به جای اینکه به زمین بیفتد فشار باد او را بالا و بالاتر می‌برد. از آسمان تخته‌سنگ‌ها و منظره کوهستان را تماشا کرد. می‌توانست جزئیات چیزهای روی زمین را با وجود فاصله زیاد به‌خوبی مشاهده کند (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۱).

۲-۱۲. مرحله دوازدهم

در مرحله پایانی سفر اسطوره‌ای قهرمان، کهن‌الگوی «دلّک» ظاهر می‌شود و قهرمان داستان به شادی و «لذّت» و «حضور کامل در لحظه و زمان حال» دست می‌یابد (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی، ماهی سیاه پس از مرگ، در واقع، از بُعد فضا و زمان خارج شده و به شادی محض دست یافته است. در داستان موش پرنده هم، در واقع موش با تبدیل شدن به عقاب، از پرواز در آسمان لذت می‌برد و ساکن کوه مقدّس می‌شود؛ کوه مقدّس همان جایی بود که موش حتی با نگاه کردن به منظره آن از دور دست‌ها، غرق شادی می‌شد و اکنون که به محل زندگی وی تبدیل شده، به لذّت و سروری وصف‌ناپذیر دست یافته است.

۳. نتیجه

در ادامه به‌طور خلاصه به تبیین وجوه اشتراک و افتراق دو اثر خواهیم پرداخت:

نخستین وجه شباهت دو اثر، تطبیق‌پذیری مراحل سفر دو قهرمان است که در چهارچوب پیرسون-مار به خوبی قابل تحلیل بود. مبحث اصلی این جستار به‌طور گسترده به این بحث اختصاص یافت. از دیگر وجوه اشتراک دو داستان می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

- ژانر مشترک: هر دو اثر از داستان‌های تمثیلی حیوانات و از خانواده فابل محسوب می‌شوند.
- مخاطب دو گانه (ظاهری و باطنی): مخاطب ظاهری هر دو اثر کودک‌کامند و مخاطب باطنی آنها، بزرگ و کوچک، فارغ از سن و سال است.
- مکان زندگی قهرمان: ماهی سیاه در جویبار کوچکی که با «دیواره‌های سنگی کوه» احاطه شده بود،

زندگی می‌کرد؛ جایی که در آن ماهی‌ها «صبح تا شام دنبال همدیگر راه می‌افتادند و... توی یک تکه جا، می‌رفتند و برمی‌گشتند» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۲-۳). نویسنده مدام بر محدودیت مکان زندگی ماهی سیاه تأکید کرده است. در واقع، خانه هر دو شخصیت داستان، مکان تنگ و تاریکی توصیف شده است: موش در سوراخ و ماهی «پشت سنگی سیاه» در «زیر سقفی از خزه» (همان: ۲).

- انزجار قهرمان از روزمرگی: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه از فعالیت‌های روزمره که بیشتر معطوف به خوردن و گردش و تفریح کردن است، آشکارا ابراز خستگی و دلزدگی می‌کنند.

- هنجارشکنی قهرمان و برانگیختن مخالفت هموعان: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه چیزی را درک کرده‌اند و خواسته‌ای دارند که از نظر جامعه به هنجارشکنی تعبیر شده و بنابراین، از جامعه طرد می‌شوند.

- سفر انفرادی قهرمان: شخصیت اصلی در هر دو اثر به‌تنهایی راهی سفر می‌شوند.

- عزم و اراده را سخ قهرمان و تسلیم‌نشدن وی در برابر چالش‌ها: در هیچ جای داستان، اراده هیچ‌یک از دو قهرمان متزلزل نشد و آنها از تهدیدها و تحقیر شدن‌ها و خطرهای هرگز خم به ابرو نیاوردند و حتی برای دیگران ایثار کردند و فداکارانه، مسیر را تا انتها ادامه دادند.

- حفظ امید تا رسیدن به مقصود: مضمون بسیار پررنگ «امیدواری» در هر دو قهرمان از آغاز تا پایان داستان وجود دارد.

- یاری جستن از مرشد و راهنما: در هر دو اثر، قهرمان داستان از راهنمایی یک پیر و مرشد برخوردار است.

- پرسشگری و کمال‌جویی و جست‌وجو برای کشف حقیقت: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه به انگیزه کشف حقیقت و یافتن پاسخ برای سؤالات خود راهی سفر شده‌اند.

- وجود شخصیت‌های منفی و مثبت در هر دو داستان: در هر دو اثر، قهرمان داستان هم با شخصیت‌های سیاه روبه‌رو می‌شود و هم با شخصیت‌های سفید.

- مسیر: سیر هر دو قهرمان صعودی و از مکان بسیار تنگ و تاریک به مکان وسیع و روشن است؛ توالی حرکت ماهی سیاه از رود به دریا و سپس آسمان است؛ مسیر سفر موش پرنده نیز از دشت به کوه و سپس به آسمان است.

اما درباره وجوه افتراق دو اثر، به نکات کلیدی زیر می‌توان اشاره کرد:

- شیوه روایت: نخستین تفاوت بارز دو داستان را باید از منظر روایت‌شناسی بررسی کرد. هرچند در هر

دو داستان با دانای کل یا زاویه دید سوم شخص روبه‌رو هستیم، وجه اختلاف در اینجا است که در داستان موش پرنده، تنها یک راوی وجود دارد، ولی در داستان ماهی سیاه کوچولو با دو راوی روبه‌رو هستیم: راوی اول نویسنده است که ماجرای قصه گفتن ماهی‌پیر برای دوازده‌هزار ماهی دیگر را نقل می‌کند و راوی دوم همان پیر ماهی قصه گو است.

- پراکندگی شخصیت‌های منفی: یکی دیگر از نکات مختلف در دو داستان این است که در اثر بهرنگی، پراکندگی شخصیت‌های منفی از آغاز داستان تا انتها ادامه دارد: از مادر ماهی سیاه و همسایه‌ها گرفته تا آخرین شخصیت منفی؛ یعنی مرغ ماهی‌خوار. ولی در داستان موش پرنده، شخصیت‌های منفی به همان جامعه موش‌ها خلاصه می‌شود؛ همان‌ها که به روزمرگی خو کرده، با زندگی در ترس و وحشت از عقاب کنار آمده‌اند و گوششان صدای حقیقت را هیچ نمی‌شنود و حتی هر که را شنوای آن صدا باشد از جامعه خود طرد می‌کنند. تا پایان داستان، موش پرنده با هر موجود دیگری روبه‌رو می‌شود، شخصیت کاملاً مثبت است، به طوری که موش از تمام آنها با صفت «باشکوه» یاد می‌کند.

- پایان‌بندی: پایان‌بندی دو داستان نیز از وجوه آشکار افتراق دو داستان است. در داستان موش پرنده، او با اعلام قورباغه جاودیی، به عقاب تبدیل شده، داستان همان‌جا خاتمه می‌یابد، در حالی که در داستان ماهی سیاه کوچولو، به طور صریح راوی دوم، ماهی‌پیر قصه گو، می‌گوید که هیچ کس از سرنوشت ماهی سیاه خبردار نیست. همچنین، در پایان داستان ماهی سیاه کوچولو، ماهی قرمز قرار است پا جای پای ماهی سیاه بگذارد و چه بسا اگر عمر صمد بهرنگی پس از انتشار داستان به دنیا باقی بود، احتمالاً داستانی با عنوان «ماهی قرمز کوچولو» را هم می‌نوشت و این داستان همچنان ادامه داشت، ولی در داستان موش پرنده به هیچ وجه با چنین پایان‌بندی با قابلیت تسلسل روبه‌رو نیستیم. هرچند گواه تاریخی مبنی بر آشنایی بهرنگی، با داستان موش پرنده و تأثیرپذیری از آن یافت نشد، اما خلاف آن نیز تاکنون اثبات نشده است. بنابراین، ضمن رد نشدن چنین تأثیرپذیری، ریشه همسانی و تطبیق‌پذیری دو اثر فوق را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: وجود برخی مقولات جهان‌شمول در ادبیات؛ دغدغه‌های مشترک بشر در ترسیم مسیر کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی و رسیدن به آرمان‌شهر؛ شباهت در طرز فکر و اندیشه نویسندگان و به طور کلی، برخورداری بشر از فطرت و روح مشترک.

اصغری، علی؛ عبیدی‌نیا، محمدا میر؛ عبدالله طلوعی آذر. (۱۳۹۸). «تبارشناسی ماهی سیاه کوچولو در متون نثر فنی داستانی و تحلیل نمادهای آن». *متن پژوهی ادبی*، دوره ۲۳، شماره ۸۰، صص ۱۷۵-۲۰۲.

افروز، محمود. (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی مراحل سفر معنوی در آثار عطار و امانوئل اشمیت». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، دوره ۵، شماره ۱، صص ۱-۱۴.

بهرنگی، صمد. (۱۳۴۷). *ماهی سیاه کوچولو*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

بیانی، احمد. (۱۳۷۹). «تحلیل تطبیقی قصه ماهی سیاه کوچولو». در: *یادمان صمد بهرنگی*. به همت علی اشرف درویشیان. تهران: کتاب و فرهنگ، صص ۱۲۰-۱۲۷.

پیرسون، کارول اس؛ هیوکی مار. (۱۳۹۳). *زندگی برازنده من*. ترجمه کاوه نیری. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

سرمدی، مجید؛ گرجی، مصطفی؛ کوپا، فاطمه؛ صفاری‌نیا، مجید؛ مظفری، سولماز. (۱۳۹۲). «بررسی سفر قهرمانی شخصیت در بوف کور با تکیه بر کهن الگوهای بیداری قهرمان درون». *دوفصلنامه مطالعات داستانی*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۵۱-۶۷.

عبداله‌زاده برزو، راحله؛ ریحانی، محمد. (۱۳۹۸). «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو براساس نظریه کمپبل و پیرسن». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱۰۱-۱۲۲.

فولادی، محمد؛ رحمانی، مریم. (۱۳۹۵). «تحلیل سیر سفر خیالی بر مبنای نظریه سفر قهرمان درون پیرسون و کی مار». *زبان و ادب فارسی*، دوره ۶۹، شماره ۲۳۴، صص ۱۱۹-۱۳۲.

قاسم‌زاده، سید علی. (۱۳۹۵). «کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان ماهی سیاه کوچولو». *ادبیات پارسی معاصر*، دوره ۶، شماره ۳، صص ۵۵-۷۵.

کمپبل، جوزف. (۱۳۸۴). *قهرمان هزار چهره*. ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.

نوروزی، اسداله؛ جمالی، عاطفه؛ نجاتی‌جزه، مرتضی. (۱۳۹۸). «معنایی متفاوت از رنگ سیاه در ماهی سیاه کوچولو». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۱۰، شماره ۲، صص ۱۵۱-۱۶۸.

ولی‌پور، عبدالله؛ همتی، رقیه. (۱۳۹۶). «در جستجوی کمال مطلوب؛ بررسی تطبیقی ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی با جانانان مرغ دریایی، اثر ریچارد باخ». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۸، شماره ۲، صص

یعقوبی جنبه‌سرای، پارسا. (۱۳۹۹). «حکایت ماهیان و آبنگیز از کلیله و دمنه تا ماهی‌سیاه کوچولو: الگوهای معرفتی و جایگیری سوژه‌ها». *جستارهای زبانی*، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۲۱۹-۲۴۸.

References

- Asghari, Ali; Obaidinia, Mohammad Amir; Abdollah Toloui Azar. (1398). "The genealogy of the Little Black Fish in the Texts of Fictional Technical Prose and the Analysis of its Symbols". *Literary Text Research*, Volume 23, Number 80, pp. 175-202.
- Afroz, Mahmoud (1396). "A Comparative Study of the Stages of Spiritual Journey in the Works of Attar and Emmanuel Schmidt". *Comparative Literature Research*, Volume 5, Number 1, pp. 1-14.
- Behrangi, Samad. (1347). *Little Black Fish*. Tehran: Center for the Intellectual Development of Children and Adolescents.
- Bayani, Ahmad (1379). "Comparative Analysis of the Story of the Little Black Fish". In: Samad Behrangi Memorial. By the efforts of Ali Ashraf Darvishian. Tehran: Books and Culture, pp. 120-127.
- Pearson, Carol S.; Hugh K. Marr. (1393). *My Graceful Life*. Translated by Kaveh Nairi. Tehran: Culture of Life Foundation.
- Sarmadi, Majid; Gorji, Mostafa; Copa, Fatima; Saffaronia, Majid; Mozaffari, Solmaz. (1392). "Study of the Hero's Heroic Journey in *the Blind Owl*, relying on the Archetypes of the Inner Hero Awakening." *Bi-Quarterly Journal of Fiction Studies*, Volume 2, Number 1, pp. 51-67.
- Abdollahzadeh Borzoo, Raheleh; Rihani, Mohammad (1398). "Critique of the Archetype of the Hero's Journey in the story of the Little Black Fish based on Campbell and Pearson's theory." *Studies of Children's Literature*, Volume 10, Number 1, pp. 101-122.
- Fouladi, Mohammad; Rahmani, Maryam (1395). "Analysis of the Course of the Imaginary Journey Based on the theory of the Hero's Journey Within Pearson and Hugh K. Marr". *Persian Language and Literature*, Volume 69, Number 234, pp. 119-132.
- Qasemzadeh, Seyed Ali. (1395). "The quality of the Inner Hero's Awakening in the Story of the Little Black Fish". *Contemporary Persian Literature*, Volume 6, Number 3, pp. 55-75.
- Campbell, Joseph. (1384). *The Hero of a Thousand Faces*. Translated by Shadi Khosropanah. Mashhad: Aftabgardan.

- Norouzi, Asadaleh; Jamali, Atefeh; Salvation's Prize, Morteza. (1398). "A different meaning of Black in the Little Black Fish." *Studies of Children's Literature*, Volume 10, Number 2, pp. 151-168.
- Walipur, Abdollah; Hemmati, Roghayeh. (1396). "In search of the desired perfection; A Comparative Study of the Little Black Fish by Samad Behrangi with *Jonathan the Seagull*, by Richard Bach. *Studies of Children's Literature*, Volume 8, Number 2, pp. 161-178.
- Yaqoubi Janbeh Saraei, Parsa. (1399). "The Story of Fish and Ponds from *Kelileh and Demneh* to Little Black Fish: Epistemological Patterns and Placement of Subjects". *Linguistic Essays*, Volume 11, Number 1, pp. 219-24۸.
- Berg, Julie. (1994). *A Tribute to the Young at Heart: John Steptoe*. Minnesota: Abdoe & Daughters.
- Campbell, Joseph. (2008). *The Hero with a Thousand Faces* (3rd Ed.). Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Pearson, Carol S. (2015). *Awakening the Heroes Within: Twelve Archetypes to Help Us Find Ourselves and Transform Our World*. New York: Harper One.
- Ranieri, Roberto. (2017). "The Hero with a Thousand Facebooks: Mythology in Between the Fall of Humanism and the Rise of Big-Data Religion." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2 no. 2, pp. 23-31.
- Sonnenburg, Stephan and Mark A. Runco. (2017). "Pathways to the hero's journey: A tribute to Joseph Campbell and the 30th anniversary of his death." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2. no. 2, pp.1-8.
- Storm, Hyemeyohsts. (1973). *Seven Arrows*. New York: Ballantine Books.
- Vogler, Christopher. (2017). "Joseph Campbell goes to the movies: The influence of the hero's journey in film narrative." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2. no. 2, pp. 9-22.



A Comparative Study of the Myth of the Hero's Journey in Children's Fiction Based on the Model by Carol-Pearson and Hugh K. Marr

Mahmoud Afrooz^{1*}

1. Assistant Professor of Translation Studies, Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: m.afrooz@fgn.ui.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 16/05/2021
Received in revised form:
21/08/2021
Accepted: 29/08/2021

Keywords:
Comparative Literature,
Children's Literature,
Pearson and Marr Pattern,
Mythical Journey.

ABSTRACT

The journey of the hero is one of the fascinating topics of world fiction. Children's literature is no exception. The present article has a comparative study of the stages of the hero's journey in the two stories of *the Little Black Fish* and *the Flying Mouse*. For a comparative study of the stages of the journey of the original character in two works, the model of Pearson and the and Mar (2014) was used, which includes twelve stages: innocent, orphan, warrior, patron, seeker, lover, destroyer, creator, ruler, Wizard, sage, and clown. The two stories deal with the category of mythical journey and perfectionism in simple and childish language. Despite the fact that these two stories belong to two different eras and cultures, there are many similarities between them. Among them, the following points can be mentioned: common genre, the same audience, the hero's disgust with everyday life, breaking the hero's norms and arousing the opposition of his contemporaries, the hero's solo journey, the hero's determination and will not give up in the face of challenges, the hero's hope, Seeking help from a mentor and guide, questioning and perfectionism, and the presence of negative and positive characters in both stories. The root of similarity and adaptability of the two works can be considered as common human concerns in drawing the path of perfectionism, truth-seeking and achieving the utopia.

Cite this article: Afrooz, M. (2022). A Comparative Study of the Myth of the Hero's Journey in Children's Fiction Based on the Model by Carol-Pearson and Hugh K. Marr. *Journal of Research in Narrative Literature*, 11(1), 27-48.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.6363.1324



بررسی تطبیقی سفر اسطوره‌ای قهرمان در ادبیات داستانی کودکان بر اساس مدل کارول پیرسون و هیو کی مار

محمود افروز^{*۱}

۱. نویسنده مسئول، استادیار مطالعات ترجمه، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: m.afrouz@fgn.ui.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۷</p> <p>واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، ادبیات کودک، الگوی پیرسون و مار، سفر اسطوره‌ای.</p>	<p>سفر قهرمان یکی از موضوعات جذاب ادبیات داستانی جهان است. ادبیات کودک نیز در این خصوص استثناء نیست. جستار حاضر به بررسی تطبیقی مراحل سفر قهرمان در دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش پرنده پرداخته است. برای بررسی تطبیقی مراحل سفر شخصیت اصلی در دو اثر، از الگوی پیرسون و مار (۱۳۹۳) استفاده شد که شامل دوازده مرحله است: معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینش‌گر، حاکم، جادوگر، فرزانه، و دلچک. دو داستان مذکور با زبانی ساده و کودکانه، به مقوله سفر اسطوره‌ای و کمال‌طلبی پرداخته‌اند. با وجود تعلق این دو داستان به دو عصر و فرهنگ گوناگون، اشتراکات فراوانی میان آن دو وجود دارد. از آن جمله می‌توان به نکات زیر اشاره کرد: ژانر مشترک، مخاطب یکسان، انزجار قهرمان از روزمرگی، هنجارشکنی قهرمان و برانگیختن مخالفت هموعان، سفر انفرادی قهرمان، عزم و ارادهٔ راسخ قهرمان و تسلیم‌نشدن وی در برابر چالش‌ها، امیدواری قهرمان، یاری جستن از مرشد و راهنما، پرسشگری و کمال‌جویی و وجود شخصیت‌های منفی و مثبت در هر دو داستان. ریشهٔ همسانی و تطبیق‌پذیری دو اثر را می‌توان دغدغه‌های مشترک بشر در ترسیم مسیر کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی و رسیدن به آرمان‌شهر دانست.</p>

استناد: افروز، محمود (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی سفر اسطوره‌ای قهرمان در ادبیات داستانی کودکان بر اساس مدل کارول پیرسون و هیو کی مار. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۱)، ۲۷-۴۸.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/RP.2021.6363.1324

۱. پیشگفتار

آثار داستانی در ادبیات جهان را شاید بتوان در یک شبکه منسجم فرض کرد که عناصر آن، فارغ از زمان و مکان خلق اثر، با یکدیگر در ارتباط هستند، به طوری که غالباً رگه‌هایی از داستان‌های جدید در برخی از داستان‌های پیشین قابل رصد است. حتی گاهی ممکن است دو نویسنده معاصر در دو سر دنیا، بی‌آنکه شناختی از یکدیگر داشته باشند، یا اثر یکی مقدم بر دیگری و یا در دسترس وی باشد، داستان‌هایی تطبیق‌پذیر به رشته تحریر درآورند. دلیل این امر هرچه باشد، نتیجه‌اش توسعه شبکه ارتباطی داستان‌ها در ادبیات جهان خواهد بود. پژوهشگران تطبیقی گاهی از تأثیرپذیری متون از یکدیگر سخن می‌گویند و برای ادعای خود (و یا گاهی رد ادعای دیگر پژوهشگران) مستندات می‌آورند. در جستار حاضر، بر آنیم تا با تمرکز بر دو اثر داستانی بسیار مشهور در حوزه ادبیات کودک، جنبه‌های تطبیق‌پذیر آنها را بررسی کنیم.

داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده در زمره معدود آثار برگزیده‌ای است که با زبانی ساده و دلنشین، به مبحث عمیق کمال‌جویی و سفر اسطوره‌ای پرداخته‌اند. هرچند این دو اثر به دو فرهنگ و به دو عصر مختلف تعلق دارد، اما از آنجا که «رؤیای وصال به آرمان‌شهر در پس تمام کمال‌گرایی‌های بشر یافت می‌شود» (Pearson, 2015: 177) و مقوله‌ای است که مرزهای جغرافیایی و فرهنگی را درمی‌نوردد، تطبیق‌پذیری این دو اثر امری دور از ذهن و غریب نیست. داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده همچون غالب آثار برگزیده‌ای که برای کودکان نگاشته شده، دربرگیرنده نمادها و مفاهیم ژرفی است که در صورت تفسیر دقیق، راه رسیدن به لایه‌های پنهان آنها آشکار می‌شود و درک بهتر خواننده از داستان را در پی خواهد داشت.

صمد بهرنگی (۱۳۱۸-۱۳۴۷)، داستان‌نویس مشهور ادبیات کودکان، داستان ماهی سیاه کوچولو را در سن ۲۹ سالگی، تنها چندماه پیش از مرگ خود در سال ۱۳۴۷ منتشر کرد. وی صاحب آثار دیگری نیز برای کودکان است، از جمله: ساعت در خواب و بیداری (۱۳۴۸)، بی نام (۱۳۴۴)، تلخون و چند قصه دیگر (۱۳۴۲)، اولدوز و کلاغ‌ها (۱۳۴۵)، یک هلو هزار هلو (۱۳۴۸)، اولدوز و عروسک سخنگو (۱۳۴۶)، پیرزن و جوجه طلایی‌اش (۱۳۴۷)، افسانه محبت (۱۳۴۶) و پسرک لبو فروش (۱۳۴۶). از این میان، داستان ماهی سیاه کوچولو که مضمونی سفر-محور دارد، برای بررسی برگزیده شد. سفر، خواه در قالب سفرنامه یا در قالب سیر و سلوک، از بن‌مایه‌های جذاب ادبیات داستانی محسوب می‌شود (افروز، ۱۳۹۶). قهرمان داستان ماهی سیاه کوچولو، جویبار را به آرزوی رسیدن به دریا ترک می‌کند و

در حقیقت، با دل‌کندن از مادر خود، تحمل تهدیدها، تحقیرها و ردّ تطمیع‌ها (از جانب همسایگان خود)، گذر از مخاطرات فراوان (آبشار، برکه و رودخانه)، دریافت یاری از شخصیت‌های مثبت (دوستان هم‌سن‌وسال خود و مارمولک) و رویارویی با شخصیت‌های منفی (کفچه‌ماهی‌ها، قورباغه، خرچنگ، ماهی‌ریزه‌ها، مرغ‌سقا، ارّه‌ماهی و مرغ‌ماهی خوار)، بالاخره به مقصود خود، دریا می‌رسد.

داستان موش‌پرنده^۱ یا موش کوچولو^۲ یک حکایت مشهور «سرخپوستی» است که هایمیوهستس استورم^۳ (۱۹۷۳) در کتاب هفت ژوبین^۴ آن را روایت کرده، جان استپتوی^۵ نیز در سال ۱۹۸۴ در کتابی با عنوان «داستان موش‌پرنده: افسانه‌ای سرخپوستی»^۶ آن را بازنویسی نموده است (Berg, 1994: 20). قهرمان داستان، موش کوچکی است که به همراه دیگر موش‌ها در دشت زندگی می‌کند و دائماً در هراس از عقاب، روزگار به سر می‌برد. او صدای غرشی را می‌شنود که دیگران از شنیدنش عاجزند. با پیگیری ردّ صدا به رودخانه می‌رسد و با قورباغه آشنا می‌شود و کوه مقدّس را می‌بیند و شوق رسیدن به آن در دلش شعله‌ور می‌شود. موش از جامعه خود طرد می‌شود و قدم در راه می‌گذارد و در برخورد با گاومیش و کایوت، دو چشم خود را به ایشان می‌دهد و هریک از آنها هم موش را تا قسمتی از دامنه کوه همراهی می‌کند. در پای کوه، عقابی می‌آید و او را به بالای کوه می‌برد و موش، دیری نمی‌گذرد که متوجه می‌شود صاحب بینایی و بال و پر شده و به تعبیر قورباغه، از آن پس، به عقاب بدل شده است.

برای تطبیق دو اثر فوق، از الگوی جدید پیرسون و مار^۷ (۱۳۹۳) استفاده شد. در این الگو، به سه مرحله کلی از منازل سفر اسطوره‌ای قهرمان اشاره شده است: عزیمت (معصوم، یتیم، جنگجو

1 . The Jumping Mouse

2 . The Little Mouse

۳. هایمیوهستس استورم (Hyemeyohsts Storm, 1973) در کتاب هفت ژوبین داستان موش کوچولو را روایت کرده است.

4 . Seven Arrows

۵. جان استپتوی (John Steptoe, 1984) در «داستان موش‌پرنده: افسانه‌ای سرخپوستی» داستان موش‌پرنده را روایت کرده است

6 . The Story of Jumping Mouse: A Native American Legend

۷. الگوی پیرسون-مار (Pearson-Marr, 2015) از جدیدترین الگوهای بررسی سفر اسطوره‌ای قهرمان و بر اساس الگوی سنتی کمپبل است.

حامی^۱، تشرّف {جست و جوگر، عاشق، نابودگر و آفرینش گر}^۲ و بازگشت {حاکم، جادوگر، فرزانه و دلکک}^۳.

با توجه به درون‌مایه مشترک این دو اثر، در نوشتار حاضر کوشیده‌ایم تا مراحل سفر ماهی سیاه و موش‌پرنده و وجوه اشتراک و افتراق دو اثر را شناسایی کنیم. در گام نخست بررسی یک داستان، عموماً بر سه ضلع مثلث آن اثر (متن، نویسنده و خواننده) تمرکز می‌شود. در جستار تطبیقی حاضر، «نویسندگان» متعلق به دو فرهنگ مختلف و دو عصر متفاوت‌اند: معاصر (صمد بهرنگی) و کلاسیک (داستان شفاهی از سرخپوستان بومی آمریکا)، اما «متن» دو داستان شامل عناصر تطبیق‌پذیر فراوان و هر دو سفر-محور محسوب می‌شوند. «مخاطبان» ظاهری هر دو نیز کودک بوده، به گروه یکسان متعلقند. پرسش‌های پژوهش از این قرار است:

۱) الگوی سفر اسطوره‌ای قهرمان پیرسون و مار در زندگی براننده من تا چه میزان با سفر ماهی سیاه کوچولو و سفر موش‌پرنده تطبیق‌پذیر است؟

۲) چه تعداد از مراحل سفر ماهی سیاه کوچولو با مراحل سفر موش‌پرنده قابل تطبیق است؟

پیش از بررسی دو داستان، نگاهی گذرا به پژوهش‌های انجام‌شده درباره موضوع مقاله می‌اندازیم. سرمدی و همکاران (۱۳۹۲) از منظر نقد کهن‌الگویی به بررسی رمان بوف کور پرداخته‌اند. محققان دریافته‌اند که در این شاهکار سورئالیستی هدایت، کهن‌الگوهای فراوانی وجود دارد که به علت رویکرد روانشناختی داستان، در چهارچوب نظریه کهن‌الگویی پیرسون و مار به‌خوبی تحلیل‌پذیر است. فولادی و رحمانی (۱۳۹۵) یکی از داستان‌های هفت‌پیکر حکیم نظامی را طبق الگوی پیرسون و مار بررسی کرده‌اند. پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که قهرمان داستان گنبد فیروزه، ماهان کوشیار، بعد از عبور از دنیای مادّی، خود را در مکانی ناشناخته می‌یابد که رهاورد آن، شخصیتی دیگرگون است که در حضرت خضر تجلی می‌کند. فولادی و رحمانی (۱۳۹۵) در نهایت چنین نتیجه گرفته‌اند که الگوی مذکور، جهانی است و با داستان‌های فارسی نیز تطابق دارد.

بیانی (۱۳۷۹)، نقل در ولی‌پور و همتی، (۱۳۹۶) به بررسی تطبیقی داستان ماهی سیاه کوچولو با یک داستان چینی به نام «ماهی‌ها از دروازه اژدها پریدند» به قلم جین جین پرداخته است. ولی‌پور و همتی

1 . Preparation for the Journey {The Innocent, The Orphan, The Warrior, The Caregiver}
 2 . The Journey-Becoming Real {The Seeker, The Destroyer; The Lover, The Creator}
 3 . The Return {The Ruler, The Magician, The Sage, The Fool}

(۱۳۹۶) نیز در مقاله خود داستان ماهی سیاه کوچولو را با جانانان مرغ دریایی تطبیق داده‌اند. هرچند، اصغری و همکاران (۱۳۹۸) «انتساب» داستان ماهی سیاه کوچولو به جانانان مرغ دریایی را رد کرده‌اند و معتقدند ریشه‌های این داستان را باید در کلیله و دمنه و منطق‌الطیر جست‌وجو کرد.

قاسم‌زاده (۱۳۹۵) در جستار خود به بررسی سفر اسطوره‌ای قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو پرداخته است. عبدالله‌زاده برزو و ریحانی (۱۳۹۸) نیز با تمرکز بر همین موضوع، بر مبنای نظریه کمپیل و پیرسن مقاله‌ای نگاشته، نهایتاً به این نتیجه رسیده‌اند که در سفر ماهی سیاه «مرحله بازگشت قهرمان» آشکار نشده است.

نوروزی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله مشترک خود، بر روی رنگ سیاه قهرمان داستان بهرنگی تمرکز کرده‌اند و این رنگ را استعاری دانسته، معتقدند که در زمان نگارش داستان، نماد استبدادستیزی بوده است.

یعقوبی جنبه‌سرایبی (۱۳۹۹) ماهی سیاه کوچولو را برآمده از اوضاع خاص فرهنگی و اجتماعی دوران پهلوی دوم (دهه ۳۰ و ۴۰ شمسی) دانسته، آن را با حکایت «ماهیان و آبگیر» از کتاب کلیله و دمنه تطبیق داده است.

تاکنون مطالعه‌ای به تطبیق دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده و مراحل سفر قهرمان اسطوره‌ای در این دو اثر اختصاص نیافته است. جستار حاضر به منظور پرکردن این خلاء پژوهشی انجام گرفته است.

۱-۲. مبانی نظری و روش پژوهش

روش پژوهش حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، توصیفی-تحلیلی و اسنادی با تکیه بر اطلاعات متنی و با رویکرد تطبیقی است.

بیکره پژوهش شامل دو داستان ماهی سیاه کوچولو و موش‌پرنده است که با استفاده از چهارچوب سفر اسطوره‌ای قهرمان که از زندگی برازنده^۱ من اثر کارول اس پیرسون و هیوکی مار (۱۳۹۳)، بیرون آورده شده، تحلیل و تطبیق شده است.

محققان بسیاری جوزف کمپیل^۱ را جزو بزرگترین و تأثیرگذارترین اسطوره‌شناسان قرن بیستم معرفی کرده‌اند (Sonnenburg & Runco 2017; Vogler 2017; Ranieri 2017). هرچند

پژوهشگران تطبیقی غالباً از الگوی وی برای بررسی داستان‌های سفر- محور بهره برده‌اند، اما در این جستار از آن استفاده نشد؛ زیرا از سه مرحله «عزیمت»^۱، «تشرّف»^۲ و «بازگشت»^۳ در نظریه کمپبل (۱۳۸۴)، تنها بخش محدودی از دو مرحله نخست آن با مراحل سفر ماهی‌سیاه تطبیق پذیر است؛ برای نمونه، مرحله دوم عزیمت؛ یعنی «ردّ دعوت»^۴، هیچ‌گونه شاهد متنی در داستان بهرنگی ندارد. همچنین، یافتن شواهد متنی برای شش مرحله پایانی «امتناع از بازگشت»^۵، «فرار جادویی»^۶، «دست نجات از خارج»^۷، «عبور از آستان بازگشت»^۸، «ارباب دو جهان»^۹ و «آزاد و رها در زندگی»^{۱۰} (Campbell, 2008: 34)، بسیار چالش برانگیز است. بنابراین، در این نوشتار از الگوی جدیدتر پیرسون و مار استفاده شد. در این الگو، سفر اسطوره‌ای قهرمان شامل دوازده مرحله است: «معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینش‌گر، حاکم، جادوگر، فرزانه و دلچک» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۴). البته، این سفر مسیر پیوستارگونه و «خطی»^{۱۱} نیست، بلکه «ماریچی»^{۱۲} است (Pearson, 2015: 73). به همین دلیل، قهرمان ممکن است «کهن‌الگوها را در طول عمر خود چندین بار تجربه کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به بیان دیگر، به عقیده پیرسون و مار «ترتیب حضور یافتن کهن‌الگوها» در موارد گوناگون ممکن است تا حدی متفاوت باشد، هرچند، این تفاوت تأثیر چندانی بر کلّ الگو نخواهد داشت (همان: ۳۱).

۳-۱. فرایند پژوهش

در گام نخست، مراحل سفر ماهی‌سیاه، قهرمان داستان بهرنگی و موانع و چالش‌ها و رویارویی‌های وی با شخصیت‌های مثبت و منفی دقیقاً مطالعه و خلاصه‌نگاری گردید. همین مراحل، در گام بعد، برای شخصیت اصلی داستان موش‌پرنده اعمال شد. سپس، دوازده مرحله سفر اسطوره‌ای قهرمان پیرسون و

- 1 . Departure
- 2 . Initiation
- 3 . Return
- 4 . Refusal of the call
- 5 . Refusal of the return
- 6 . The magic fight
- 7 . Rescue from without
- 8 . The crossing of the return threshold
- 9 . A master of the two worlds
- 10 . Freedom to live
- 11 . Linear
- 12 . Spiral

مار با تک‌تک مراحل سفر قهرمان‌های دو داستان تطبیق داده شد. در گام نهایی، ضمن ذکر شواهد متنی بیرون آورده شده، از دو داستان، دیگر وجوه اشتراک و افتراق این آثار به‌طور مبسوط بررسی و دلایل احتمالی مستتر در پس‌پرده تطبیق‌پذیری آن دو، تحلیل شد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در ادامه، مراحل دوازده‌گانه سفر اسطوره‌ای قهرمان به ترتیب تحلیل شده است.

۲-۱. مرحله اول

در مرحله اول، غالباً قهرمان داستان هم‌رنگ جماعت بوده، کهن‌الگوی «معصوم» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹) تجلی می‌یابد. به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 104) «معصوم، بخشی از وجود ماست که به زندگی، خودمان و دیگر مردم اعتماد دارد». نتیجه و حاصل چنین اعتمادی، پی‌روی و تقلید بی‌چون و چرا از هر آن چیزی است که جامعه آن را عرف می‌داند. در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۳) می‌خوانیم که «مادر و بچه، صبح تا شام دنبال هم‌دیگر می‌افتادند و گاهی هم قاطی ماهی‌های دیگر می‌شدند و تندتند، توی یک تکه جا، می‌رفتند و برمی‌گشتند». این «قاطی شدن» با دیگر ماهیان و دنباله‌روی از آنان همان هم‌رنگی با جامعه است. در داستان موش‌پرنده هم می‌خوانیم که او در «کنار موش‌های دیگر»، مدام «این طرف و آن طرف» می‌دود «و دانه‌های مختلف جمع‌آوری» می‌کند و «زندگی را می‌گذراند» و در کل، مادامی که موش‌پرنده «و دوستانش به فعالیت‌های روزمره خود ادامه می‌دادند»، همه چیز بر وفق مراد جامعه است (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۴). بنابراین، تا این مرحله، کهن‌الگوی معصوم هم در ماهی سیاه کوچولو و هم در موش‌پرنده بروز یافته است.

۲-۲. مرحله دوم

در مرحله دوم، قهرمان با طرح مسائل خلاف عرف، هم‌رنگی با جماعت را کنار می‌گذارد و بنابراین، از سوی ایشان طرد و به عبارتی «یتیم» می‌شود. تجلی کهن‌الگوی یتیم در ماهی سیاه‌زمانی است که سخنان او درباره دریا از سوی همسایگان و حتی مادر خود، با تمسخر و حتی خشونت، رد می‌شود:

مادرش گفت: «آخر، صبح به این زودی کجا می‌خواهی بروی؟ ... این حرف‌های گنده گنده را بگذار کنار، پاشو برویم گردش. حالا موقع گردش است نه این حرف‌ها... همسایه گفت: «کوچولو، ببینم تو از کی تا حالا عالم و فیلسوف شده‌ای و ما را خبر نکرده‌ای؟ ... حرف‌های ماهی کوچولو همه را عصبانی کرده بود. یکی از ماهی

پیره‌ها گفت: «خیال کرده‌ای به تو رحم هم می‌کنیم؟ دیگری گفت: «فقط یک گوشمالی کوچولو می‌خواهد!» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴-۱۰)

در داستان موش پرنده هم شنیده شدن صدایی جز «پچ‌پچ موش‌ها» یا صدای «زوزه باد که در سبزه‌های بلند می‌پیچید»، خلاف عرف بوده، او اکنون «صدای جدیدی را که «مانند یک نوع غرّش پیوسته بود» شنیده است. جماعت موش‌ها هم او را طرد می‌کند:

سایر موش‌ها به او می‌گفتند: «چیزی نیست، برگرد سرکارت و به جمع‌آوری دانه‌ها ادامه بده.» یا اینکه: «کدام صدا؟ ما که غرّشی نمی‌شنویم.» گاهی هم پشت سر موش پرنده حرف می‌زدند: «حتماً او مشکلی پیدا کرده که بی‌خود و بی‌جهت همیشه از این غرّش حرف می‌زند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

درواقع، داستان یتیم «با کششی به طرف یک موضوع بزرگتر آغاز می‌شود و این مطلب به کج‌رفتاری و ترس از جانب نزدیکان و قبیله شخص منجر می‌گردد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵). در داستان ماهی سیاه کوچولو، این کشش به سوی یافتن آخر جویبار یا همان دریاست؛ جایی که حتی دیگران منکر وجود آن می‌شوند:

«جویبار که اول و آخر ندارد؛ همین است که هست! جویبار همیشه روان است و به هیچ جایی هم نمی‌رسد» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۵).

در داستان موش پرنده، کشش قهرمان به سوی غرّشی است که دیگران از شنیدنش عاجزند یا نمی‌خواهند بشنوند.

در هر دو داستان هم شاهد «کج‌رفتاری» و واکنش ناشی از «ترس» نزدیکان و قبیله قهرمان داستان هستیم. در داستان ماهی سیاه کوچولو، این کج‌رفتاری در قالب طرد کردن قهرمان از گروه و در داستان موش پرنده، در قالب ترک «معاشرت» با قهرمان بروز می‌کند (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

۲-۳. مرحله سوّم

در مرحله سوّم، قهرمان در لباس «جنگجو» ظاهر می‌شود و در برابر دیگران می‌ایستد و حاضر نیست از راه خود بازگردد و از خواسته‌اش دست بکشد (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۱۰)، ماهی سیاه یک‌تنه در برابر مادر و تمام همسایگان می‌ایستد و حتی حاضر است در این راه جان خود را از دست بدهد: «ماهی کوچولو گفت: پس مرا هم بکشید، چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم». در داستان موش پرنده هم می‌خوانیم که قهرمان با وجود تمام مخالفت‌ها «قادر نبود آن غرّش

را فراموش کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵).

۲-۴. مرحله چهارم

مقام چهارم، مرحله ظهور کهن‌الگوی «حامی» در داستان است (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی (۱۳۴۷: ۱۱)، تعدادی از دوستان ماهی‌سیاه در نقش حامی ظاهر شده، او را از دست دیگر ماهیان متعصبی که قصد کشتنش را داشتند، نجات می‌دهند: «ماهی‌ها تا آمدند ماهی‌سیاه کوچولو را بگیرند، دوستانش او را دوره کردند و از معرکه بیرونش بردند». البته این حمایت تا پایان سفر ادامه ندارد: «چند تا از دوستان هم‌سن‌وسالش او را تا آبشار همراهی کردند و از آنجا برگشتند» (همان، ص ۱۲)؛ به عبارت دیگر، با گذر از مرحله حامی و برخورداری از حمایت ایشان، قهرمان داستان، مراحل دیگر را باید به‌تنهایی طی کند.

نکته جالب اینجاست که خود ماهی‌سیاه هم در نقش «حامی» معنوی و راهنمای همان دوستان خود ظاهر شده است:

«دوستانش گفتند: چطور می‌شود فراموشت کنیم؟ تو ما را از خواب خرگوشی بیدار کردی، به ما چیزهایی یاد دادی که پیش از این حتی فکرش را هم نکرده بودیم. به امید دیدار، دوست دانا و بی‌باک!» (همان).

از سوی دیگر، حامی معنوی ماهی‌سیاه نیز همان راهنمایی‌های آغازین پیر و مرشد او، «حلزون پیر» بوده است. در حقیقت، اگر حمایت و راهنمایی اولیه وی نبود، قهرمان داستان هرگز از قلمروی «معصوم» پای خود را فراتر نمی‌نهاد. در داستان موش پرنده نیز همان صدای غرّش است که شوق اولیه سفر را در دل قهرمان شعله‌ور می‌کند و مقدمات عزیمت وی را فراهم می‌کند. با گذر از مراحل اول تا چهارم، این صدا نیز مرتباً قوی و قوی‌تر می‌شود:

«موش کوچولو ساعت‌ها مسافت زیادی را در آن سبزه‌زار پشت‌سر گذاشت. دوان‌دوان از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رفت و همواره ترس مواجه‌شدن با سایه عقاب نیز در دل او وجود داشت. تنها راهنمایش طنین صدای غرّش در گوش‌هایش بود و همواره سعی می‌کرد به مبدأ آن نزدیک‌تر شود. بالاخره صدای غرّش آن‌قدر بلند شد که دیگر نمی‌توانست صدای قلبش را که از خستگی و ترس به‌شدت تاپ‌تاپ می‌کرد، بشنود و ایستاد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۶).

هرچند، در آغاز «تنها راهنمایش» همان «صدای غرّش» بود، ولی با نزدیک‌شدن به رود، با راهنمای

دوم خود؛ یعنی قورباغه، آشنا می‌شود: «اینجا بود که صدای جدیدی از بالا به گوشش رسید که می‌گفت: موش کوچولو اول خوب خم شو و بدنت را آماده کن، بعد پپر هوا» (همان). او بالا می‌پرد و رود خروشان بی‌انتهای آنها را می‌بیند. در گوشه‌ای هم قورباغه را می‌بیند که روی گل سوسن نشسته است: «فراتر از رودخانه و گل، منظره بی‌نظیری دیده می‌شد که در نور بنفش پرشکوهی می‌درخشید و این چشم‌انداز زیبای کوهستان مقدس بود» (همان). همانجاست که قورباغه نام جدیدی بر موش کوچولو می‌گذارد: «قورباغه گفت: داداش کوچولو! از حالا به بعد، اسم تو موش پرنده است!» (همان).

۲-۵. مرحله پنجم

در مرحله پنجم، قهرمان در نقش «جست‌وجوگر» جلوه می‌کند. او که «حاضر است با دیگران تفاوت داشته باشد»، شهامت «انجام کارهای جدید را به دست می‌آورد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در این مقام، شوق و رغبت به جست‌وجو در قهرمان چنان شدید است که حاضر می‌شود «بهای سنگین» قربانی کردن ارزشمندترین روابط خود و دل‌گندن از خانه و نزدیکان خود را بپردازد (همان: ۳۱). در داستان بهرنگی، شهامت ماهی سیاه در برخورد با هفت ماهی قلدری که هر یک به نوعی برایش خط و نشان می‌کشند، آغاز تجلی این مرحله است:

«یکی از ماهی‌ها از دور داد کشید: «توهین نکن، نیم‌وجبی!» دو می‌گفت: «اگر بروی و بعدش پشیمان بشوی، دیگر راحت نمی‌دهیم!» سو می‌گفت: «اینها هوس‌های دوره جوانی است، نرو!» چهارمی‌گفت: «مگر اینجا چه عیبی دارد؟» پنجمی‌گفت: «دنیای دیگری در کار نیست، دنیا همین‌جاست، برگرد!» ششمی‌گفت: «اگر سر عقل بیایی و برگردی، آن وقت باورمان می‌شود که راستی راستی ماهی فهمیده‌ای هستی!» هفتمی‌گفت: «آخر ما به دیدن تو عادت کرده‌ایم...» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۱).

دل‌گندن از مادری که بر سر و سینه می‌زند و با چشمانی اشکبار از وی می‌خواهد از سفر صرف‌نظر کند و حتی دل‌گندن از دوستانی که نقش حامی او را داشته‌اند، همگی حاکی از گذر ماهی سیاه از این مرحله خطیر است:

«مادر ماهی سیاه توی سروسینه‌اش می‌زد و گریه می‌کرد و می‌گفت: «وای، بچه‌ام دارد از دستم می‌رود. چکار کنم؟ چه حاکی به سرم بریزم؟... «به من رحم کن، نرو!... نرو!» ... چند تا از دوستان هم‌سن‌وسالشان او را تا آبشار همراهی کردند و از آنجا برگشتند.» ماهی کوچولو وقتی از آنها جدا می‌شد گفت: «دوستان، به امید دیدار! فراموشم نکنید»

(بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۱-۱۲).

در داستان موش پرنده، قهرمان داستان هم از آن دشت سرسبز محل زندگی و دوستان خود دل می‌کند و راهی کوهستان مقدس می‌شود.

۲-۶. مرحله ششم

در مرحله بعد، قهرمان در نقش «عاشق» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 351) مادامی که میان عشق و میلِ جست‌وجو تضاد وجود داشته باشد، وصال به سرزمین موعود^۱ ناممکن است. به دیگر بیان، قهرمان باید عاشق آن چیزی باشد که در جست‌وجوی آن، گام در مسیر نهاده است. در واقع، تا جست‌وجوگر، عاشق نباشد و تا عاشق، جست‌وجوگر نباشد، فرد راه به جایی نمی‌برد. این دو خصال باید همسو در فرد بروز یابد. هرچند، ترتیب پیدایش آن هم در الگوی پیرسون- مار اهمیتی ندارد، بلکه آنچه اهمیت دارد، اطمینان از وقوع حتمی و قطعی هر دو است. در داستان موش پرنده، عشق از طریق قوه بینایی (منظره کوه) و شنوایی (غرش رود) بر دل قهرمان داستان رخنه کرده، او را کاملاً بی‌تاب می‌سازد و البته، همین قدرت عشق، عزم او را جزم و اراده‌اش را دوچندان کرده است:

«موش پرنده نمی‌توانست به هیچ‌وجه غرش آن رود خروشان یا منظره پیرعظمت کوهستان مقدس را فراموش کند. به همین خاطر تصمیم گرفت هرطور شده خودش را به کوهستان مقدس برساند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۷).

در داستان ماهی سیاه کوچولو، نویسنده با تأکید فراوان پرده از عشق وافر قهرمان داستان به «دانستن» و آگاهی یافتن از مقصد برمی‌دارد:

«می‌دانی مادر، من ماه‌هاست تو این فکر که آخر جویبار کجاست؟ ... از دیشب تا حالا چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام... می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست... من خودم خیلی وقت است در این فکر... تصمیم گرفتم خودم بروم آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر چه خبرهایی هست» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۵-۶).

۲-۷. مرحله هفتم

در مرحله هفتم، کهن‌الگوی «نابودگر» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). به عقیده پیرسون

(Pearson, 2015: 69) قهرمان پس از رویارویی با نابودگران بیرونی و ناکام گذاشتن آنان، متوجه می‌شود که نفس خود یا همان «سایه منفی^۱»، دشمن بالقوه اوست. این کهن‌الگو در قالب «سانتوس^۲» یا «آرزوی مرگ^۳»، نیز بروز می‌یابد (همان). در داستان بهرنگی، اولین مواجهه ماهی سیاه با نابودگری است که در هیئت قورباغه‌ای ظاهر شده، خود را مادر «کفچه‌ماهی‌ها» می‌داند و با «بی‌اصل و نسب» خواندن ماهی سیاه، به او حمله‌ور می‌شود و قصد نابود کردن او را دارد (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۶). ماهی سیاه از چنگ او در می‌رود و با نابودگر دوم، خرچنگ، مواجه می‌شود و از قصد شوم او آگاه شده، می‌گوید: «من می‌روم دنیا را بگردم و هیچ هم نمی‌خواهم شکار جنابعالی بشوم» (همان: ۱۷). او با نابودگران دیگری نیز در ادامه مسیر روبه‌رو می‌شود و از آنان می‌گریزد، ولی بعد از آن «آرام و خوش در سطح دریا شنا» می‌کند و به خودش می‌گوید «مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۳۸). در داستان موش‌پرنده نیز او در ابتدا با گاومیش بزرگی روبه‌رو می‌شود و در نظر خود، او را نابودگر بیرونی می‌بیند:

«بعد از چند ساعت راهپیمایی صدای خروپف بلندی به گوشش رسید. اول ترسید ... ناگهان چشم موش کوچولو به تپه‌ای از پشم افتاد... کم‌کم متوجه شد که آن تپه در حقیقت بزرگترین و عجیب‌ترین چهارپایی است که او تا آن زمان دیده است... خرناس وحشتناک حیوان همراه با تکان دادن سرش، موش کوچک را به گوشه‌ای پرتاب کرد... ناگهان دهان گاومیش باز شد و موش دندان‌های بزرگی را دید که هم‌قد او بودند. چیزی نمانده بود که موش لقمه کوچک و چربی برای گاومیش شود! موش کوچولو با سرعت دوید و از گاومیش فاصله گرفت» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۸).

ولی بعد، موش متوجه می‌شود که این چنین نیست و اشکال از نحوه نگرش خود اوست؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد که دید خود را تغییر دهد. در این داستان، این تغییر نگرش به‌طور نمادین در قالب درآوردن چشم نمایش داده می‌شود. در واقع، موش‌پرنده هم بعد از مواجهه با دشمن بیرونی، توجهش معطوف به دشمن درون می‌شود و خودش در هیئت نابودگر ظاهر شده، چشمان خود را درمی‌آورد:

«گاومیش آهسته چشمانش را باز کرد و گفت: ... من مریضم... فقط با خوردن چشم موش شفا پیدا می‌کنم... موش‌پرنده با خود فکر کرد: گاومیش حیوان عظیم و بسیار خوبی

1. Negative Shadow
2. Thanatos
3. The death wish

است، اما آن بیماری زندگی را از او ربوده است و من یک موش کوچولو بیش نیستم و گذشته از این دو تا چشم دارم. حتماً می‌توانم یکی از آنها را به حیوان باشکوهی مثل گاو میش هدیه بدهم. چند لحظه بعد یکی از چشم‌های موش پرنده بدون اینکه او هیچ دردی احساس کند بیرون آمد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۸-۹).

در ادامه هم ماجرای مشابه دیدار او با «کایوت» رخ می‌دهد و دوباره موش که در ابتدا از «پوزه دراز و دندان‌های تیز» او ترسیده و قصد فرار دارد، در نهایت تصمیم می‌گیرد چشم دیگر خود را هم به او بدهد (همان: ۹-۱۰).

۲-۸. مرحله هشتم

در مرحله هشتم، قهرمان با به‌کارگیری «قوه تخیل، نوآوری، هوش و ذکاوت»، در نقش «آفرینش‌گر» ظاهر می‌شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). از دید پیرسون (Pearson, 2015: 71) بدون تخیل^۱، آفرینش زندگی، ناممکن است و بدون داشتن تصویری از خودِ اصیل و حقیقی^۲، تخیلاتمان متمرکز و اثربخش نخواهد بود. در واقع، تجلی کهن‌الگوی آفرینش‌گر در قهرمان مستلزم خودشناسی حقیقی وی است. در داستان موش پرنده، او اکنون دیدِ قدیمی خود را از دست داده، صاحب بینش تازه‌ای شده است؛ بینشی که با آن قادر به درک خودِ اصیل و حقیقی است:

دیگر چیزی نمی‌دید، اما حضور سایه‌ای و پس از آن باد تندی را روی پوست بدنش احساس کرد. نمی‌دانست چه بلایی به سرش خواهد آمد و وحشت اینکه در چنگال نیرومند عقاب خرد شود وجود او را فراگرفته بود. مدت زیادی روی زمین افتاده بود تا اینکه بالاخره چشمانش را باز کرد. با کمال تعجب متوجه شد بینایی خود را دوباره به دست آورده است! (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۱)

در داستان بهرنگی، ماهی سیاه که به همراه چند ماهی ریزه در کیسه مرغ سقا گرفتار شده‌اند، در نقش آفرینش‌گر ظاهر می‌شود و به واسطه قوه تخیل، نوآوری، هوش و ذکاوت خود تلاش می‌کند جان خود و آنان را نجات داده، به نوعی، به آنها حیات مجدد دهد: «من نقشه‌ای دارم... پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۳۲-۳۳). او بار دیگر به کمک هوش خود جان ماهی ریزه‌ای را که در شکم ماهی خوار گیر افتاده نجات می‌دهد:

«حالا گوش کن ببین چه می‌گویم: من شروع می‌کنم به وول خوردن و این‌ور و آن‌ور

رفتن که ماهی خوار قلقلکش بشود و همین که دهانش باز شد و شروع کرد به قهقهه

خندیدن، تو بیرون پیر» (همان: ۴۳).

قهرمان داستان بهرنگی در این صحنه نیز در حکم آفرینش گر ظاهر شده، جان ماهی ریزه را نجات می دهد. این نجات ها به هیچ وجه معمولی نیست، بلکه در حکم «آفرینش مجدد» است؛ زیرا گیرافتادن ماهی در کیسه مرغ سقا و یا در شکم ماهی خوار؛ یعنی مرگ قطعی و بنابراین، نجات یافتن و نجات دادن در این مقطع، دقیقاً مساوی با حیات بخشی و آفرینش است. از سوی دیگر، خروج یک موجود زنده از درون بدن موجود زنده دیگر نیز خود می تواند تداعی گر «آفرینش مجدد» باشد.

چهار مرحله پایانی سفر اسطوره ای قهرمان، جزو مراحل بازگشت است. در داستان بهرنگی، از آنجا که ماهی سیاه در پایان سفر می میرد، خودش امکان بازگشت ندارد، اما این بدان معنی نیست که این مرحله به طور کلی رخ نداده است. در حقیقت، ماهی ریزه ای که در آخرین دقیق حیات قهرمان در کنار او بوده، از او معرفت و ایثار آموخته، به جامعه ماهیان بازمی گردد و آنها را هدایت می کند. به بیان نمادین، روح ماهی سیاه در کالبد ماهی ریزه ای که در شکم ماهی خوار کاملاً روحیه خود را باخته و تقریباً مرده است، دمیده می شود. در واقع ماهی پیر که نقش راوی اول را به عهده دارد، همان ماهی ریزی است که توسط ماهی سیاه از دل ماهی خوار نجات یافته، اکنون حکم پیر و مرشد دیگر ماهیان را دارد و با تعریف این داستان در پی آگاه و بیدار ساختن آنهاست که البته موفق هم می شود؛ زیرا از میان دوازده هزار ماهی، «یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی کوچولو «شب بخیر» گفتند و رفتند خوابیدند... اما ماهی سرخ کوچولویی هر چقدر کرد، خوابش نبرد، شب تا صبح همه اش در فکر دریا بود» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۵). این دوازده هزارمین ماهی، همان کسی است که بیدار شده و قرار است پا جای پای ماهی سیاه بگذارد. پس این سفر اسطوره ای همچنان تسلسل خواهد داشت و پایان نمی یابد. در ضمن، کاربرد عدد دوازده هم بسیار جالب است عدد کامل در حوزه زمان؛ در ساعت و در ماه. در ادامه، مراحل پایانی به تفکیک بیان شده و به ذکر شواهد متنی از هر دو داستان خواهیم پرداخت.

۲-۹. مرحله نهم

در مرحله نهم سفر، قهرمان در نقش «حاکم» سرنوشت خود ظاهر می شود (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). حاکم فداکار است و بنابراین، نه تنها سرنوشت خود برایش مهم است، بلکه به سرنوشت دیگران نیز اهمیت می دهد. در داستان بهرنگی، وقتی ماهی ریزه از او می پرسد: «پس خودت چی؟»، ماهی سیاه

پاسخ جالبی می‌دهد. او اکنون خود را حاکم سرنوشت خود می‌داند، اما از سرنوشت دیگر ماهیان نیز غافل نیست و به‌نوعی خود را حاکم سرنوشت آنها نیز می‌داند، پس می‌گوید:

«من می‌خواهم ماهیخوار را بگشتم و ماهی‌ها را آسوده کنم... فکر مرا نکن. من تا این بدجنس را نگشتم، بیرون نمی‌آیم».

در داستان موش‌پرنده نیز موش با اهدای چشم خود به گاومیش، اختیار خود را در تعیین سرنوشت نشان می‌دهد. او حتی در هنگام اعطای چشم دوم خود به کایوت «در یک آن تصمیم خود را گرفت» و بار دیگر بر حکمرانی بر سرنوشت خود صحه گذاشته است. سرنوشت دیگران نیز برای موش مهم است. به‌نوعی، او خود را حاکم سرنوشت گاومیش و کایوت نیز می‌داند و برای شفای آنها از عزیزترین داشته‌هایش می‌گذرد.

۲-۱۰. مرحله دهم

مرحله دهم، مرحله ظهور کهن‌الگوی «جادوگر» است. به عقیده پیرسون (Pearson, 2015: 71) جادوگر همان عنصری است که در اوج شرایط بحرانی و بسیار خطرناک، در قهرمان تجلی نموده، به او در اتخاذ تصمیم درست یاری می‌دهد. در داستان بهرنگی، اوج بحران و سختی زمانی است که ماهی سیاه و ماهی‌ریزه در شکم ماهی‌خوار گرفتار شده‌اند. در اینجا است که قدرت جادویی ماهی سیاه فعال می‌شود و چاره‌جویی می‌کند.

در داستان موش‌پرنده، قدرت جادویی به‌واسطه مجاورت با کوه مقدس برای قهرمان داستان ایجاد می‌شود:

«موش‌پرنده ... همانجا نشست و مشغول گوش‌دادن به صداهای مختلف و لذت‌بردن از مجاورت با کوهستان مقدس و موقعتیت خود شد. بالأخره جرئت دورشدن از تخته‌سنگ را پیدا کرد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹).

۲-۱۱. مرحله یازدهم

مرحله یازدهم، مرحله تجلی کهن‌الگوی «فرزانگی» است. به اعتقاد پیرسون (Pearson, 2015: 89)، فرزانگی زمانی بروز می‌یابد که قهرمان، هوس را در خود بکشد و بر افکار و احساسات خود تسلط کامل یابد و این امکان‌پذیر نیست مگر اینکه از «نبرد با حقیقت»^۱ دست شسته، خود را رها کند. در این

مراحل پایانی، قهرمان، حقیقت‌رو یارویی با مرگ را با آغوش باز می‌پذیرد و حتی با اینکه این بار هم راه‌گریز از دشواری و مصائب برای او باز است، اما او دیگر به مقصود خود رسیده و گریز را راه چاره نمی‌داند. او به دنبال رهایی و آزادی است؛ رهایی روح از قفس تن. در داستان بهرنگی، ماهی‌ریزه از احوال ماهی سیاه متوجه می‌شود که او به زودی خواهد مرد، پس از او می‌پرسد: «تو که داری خودت می‌میری، چطوری می‌خواهی ماهی‌خوار را بگشی؟» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۱). ماهی سیاه شروع می‌کند «به وول خوردن و این‌ور و آن‌ور رفتن و شکم ماهی‌خوار را قلقلک‌دادن» و ماهی‌ریزه که «دم در معده ماهی‌خوار حاضر ایستاده بود»، به محض آن که ماهی‌خوار دهانش را باز می‌کند، از آن بیرون می‌پرد و نجات می‌یابد (همان: ۴۳)، اما ماهی سیاه، نجات خود را دیگر در آب پریدن نمی‌داند و به همین خاطر، از شکم ماهی‌خوار بیرون نمی‌پرد و دیگر هیچ کس از او خبردار نمی‌شود:

ماهی‌ریزه از دهان ماهی‌خوار بیرون پرید و دررفت و کمی بعد در آب افتاد، اما هر چه منتظر ماند از ماهی سیاه خبری نشد. ناگهان دید ماهی‌خوار همین‌طور پیچ‌وتاب می‌خورد و فریاد می‌کشد، تا اینکه شروع کرد به دست و پا زدن و پایین آمدن و بعد ... افتاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب و جوش افتاد، اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۴۴).

از آنجا که ماهی سیاه هرگز به دریا برنگشته و هیچ کسی از او خبری ندارد، بی‌راه نرفته‌ایم اگر این‌گونه تفسیر کنیم: آن زمان که مرغ ماهی‌خوار، پیش از سقوط در دریا، هنوز در آسمان پیچ‌وتاب می‌خورد، قدرت پروازش، به‌طور نمادین، به ماهی سیاه منتقل شد و او را به ماهی‌پرنده تبدیل کرد. هرطور که تعبیر کنیم، آخر به این نتیجه می‌رسیم که فرزاندگی قهرمان، «آسمانی شدن» او را در پی داشته است. در داستان موش‌پرنده، مرحله‌ای که موش شیوه تسلط بر افکار و احساسات خود را یاد می‌گیرد، همان مرحله‌ای است که او راه و رسم پرواز کردن را آموخته و بنابراین، مرحله فرزاندگی را نیز پشت سر گذاشته است. در حقیقت، فرزاندگی او نیز با آسمانی شدنش همراه است. فرزاندگی با بینش و بصیرت همراه می‌باشد که در این داستان، به‌طور نمادین، در قالب تغییر موش نابینا به عقاب تیزبین ارائه شده است:

موش‌پرنده همین کار را انجام داد. با تمام قوا به سوی آسمان پرید و کمی بعد با کمال تعجب دید به جای اینکه به زمین بیفتد فشار باد او را بالا و بالاتر می‌برد. از آسمان تخته‌سنگ‌ها و منظره کوهستان را تماشا کرد. می‌توانست جزئیات چیزهای روی زمین را با

وجود فاصله زیاد به‌خوبی مشاهده کند (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۱).

۲-۱۲. مرحله دوازدهم

در مرحله پایانی سفر اسطوره‌ای قهرمان، کهن‌الگوی «دلکک» ظاهر می‌شود و قهرمان داستان به شادی و «لذت» و «حضور کامل در لحظه و زمان حال» دست می‌یابد (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۲۹). در داستان بهرنگی، ماهی سیاه پس از مرگ، در واقع، از بُعد فضا و زمان خارج شده و به شادی محض دست یافته است. در داستان موش پرنده هم، در واقع موش با تبدیل شدن به عقاب، از پرواز در آسمان لذت می‌برد و ساکن کوه مقدس می‌شود؛ کوه مقدس همان جایی بود که موش حتی با نگاه کردن به منظره آن از دور دست‌ها، غرق شادی می‌شد و اکنون که به محل زندگی وی تبدیل شده، به لذت و سروری وصف‌ناپذیر دست یافته است.

۳. نتیجه

در ادامه به‌طور خلاصه به تبیین وجوه اشتراک و افتراق دو اثر خواهیم پرداخت:

- نخستین وجه شباهت دو اثر، تطبیق‌پذیری مراحل سفر دو قهرمان است که در چهارچوب پیرسون-مار به‌خوبی قابل تحلیل بود. مبحث اصلی این جستار به‌طور گسترده به این بحث اختصاص یافت. از دیگر وجوه اشتراک دو داستان می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:
- ژانر مشترک: هر دو اثر از داستان‌های تمثیلی حیوانات و از خانواده فابل^۱ محسوب می‌شوند.
- مخاطب دو گانه (ظاهری و باطنی): مخاطب ظاهری هر دو اثر کودکانند و مخاطب باطنی آنها، بزرگ و کوچک، فارغ از سن و سال است.
- مکان زندگی قهرمان: ماهی سیاه در جویبار کوچکی که با «دیواره‌های سنگی کوه» احاطه شده بود، زندگی می‌کرد؛ جایی که در آن ماهی‌ها «صبح تا شام دنبال همدیگر راه می‌افتادند و... توی یک تکه جا، می‌رفتند و برمی‌گشتند» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۲-۳). نویسنده مدام بر محدودیت مکان زندگی ماهی سیاه تأکید کرده است. در واقع، خانه هر دو شخصیت داستان، مکان تنگ و تاریکی توصیف شده است: موش در سوراخ و ماهی «پشت سنگی سیاه» در «زیر سقفی از خزه» (همان: ۲).
- انزجار قهرمان از روزمرگی: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه از فعالیت‌های روزمره که بیشتر معطوف به خوردن و گردش و تفریح کردن است، آشکارا ابراز خستگی و دلزدگی می‌کنند.

- هنجارشکنی قهرمان و برانگیختن مخالفت هموعان: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه چیزی را درک کرده‌اند و خواسته‌ای دارند که از نظر جامعه به هنجارشکنی تعبیر شده و بنابراین، از جامعه طرد می‌شوند.
- سفر انفرادی قهرمان: شخصیت اصلی در هر دو اثر به تنهایی راهی سفر می‌شوند.
- عزم و اراده راسخ قهرمان و تسلیم نشدن وی در برابر چالش‌ها: در هیچ جای داستان، اراده هیچ‌یک از دو قهرمان متزلزل نشد و آنها از تهدیدها و تحقیر شدن‌ها و خطرهای هرگز خم به ابرو نیاوردند و حتی برای دیگران ایثار کردند و فداکارانه، مسیر را تا انتها ادامه دادند.
- حفظ امید تا رسیدن به مقصود: مضمون بسیار پررنگ «امیدواری» در هر دو قهرمان از آغاز تا پایان داستان وجود دارد.
- یاری جستن از مرشد و راهنما: در هر دو اثر، قهرمان داستان از راهنمایی یک پیر و مرشد برخوردار است.
- پرسشگری و کمال‌جویی و جست‌وجو برای کشف حقیقت: هم موش پرنده و هم ماهی سیاه به انگیزه کشف حقیقت و یافتن پاسخ برای سؤالات خود راهی سفر شده‌اند.
- وجود شخصیت‌های منفی و مثبت در هر دو داستان: در هر دو اثر، قهرمان داستان هم با شخصیت‌های سیاه روبه‌رو می‌شود و هم با شخصیت‌های سفید.
- مسیر: سیر هر دو قهرمان صعودی و از مکان بسیار تنگ و تاریک به مکان وسیع و روشن است؛ توالی حرکت ماهی سیاه از رود به دریا و سپس آسمان است؛ مسیر سفر موش پرنده نیز از دشت به کوه و سپس به آسمان است.
- اما درباره وجوه افتراق دو اثر، به نکات کلیدی زیر می‌توان اشاره کرد:
- شیوه روایت: نخستین تفاوت بارز دو داستان را باید از منظر روایت‌شناسی بررسی کرد. هرچند در هر دو داستان با دانای کل یا زاویه دید سوم شخص روبه‌رو هستیم، وجه اختلاف در اینجاست که در داستان موش پرنده، تنها یک راوی وجود دارد، ولی در داستان ماهی سیاه کوجولو با دو راوی روبه‌رو هستیم: راوی اول نویسنده است که ماجرای قصه گفتن ماهی‌پیر برای دوازده‌هزار ماهی دیگر را نقل می‌کند و راوی دوم همان پیر ماهی قصه گو است.
- پراکندگی شخصیت‌های منفی: یکی دیگر از نکات مختلف در دو داستان این است که در اثر بهرنگی، پراکندگی شخصیت‌های منفی از آغاز داستان تا انتها ادامه دارد: از مادر ماهی سیاه و

همسایه‌ها گرفته تا آخرین شخصیت منفی؛ یعنی مرغ ماهی خوار. ولی در داستان موش پرنده، شخصیت‌های منفی به همان جامعه موش‌ها خلاصه می‌شود؛ همان‌ها که به روزمرگی خو کرده، با زندگی در ترس و وحشت از عقاب کنار آمده‌اند و گوششان صدای حقیقت را هیچ نمی‌شنود و حتی هر که را شنوای آن صدا باشد از جامعه خود طرد می‌کنند. تا پایان داستان، موش پرنده با هر موجود دیگری روبه‌رو می‌شود، شخصیت کاملاً مثبت است، به طوری که موش از تمام آنها با صفت «باشکوه» یاد می‌کند.

- پایان‌بندی: پایان‌بندی دو داستان نیز از وجوه آشکار افتراق دو داستان است. در داستان موش پرنده، او با اعلام قورباغه جاودیی، به عقاب تبدیل شده، داستان همان‌جا خاتمه می‌یابد، در حالی که در داستان ماهی سیاه کوچولو، به طور صریح راوی دوم، ماهی پیر قصه گو، می‌گوید که هیچ کس از سرنوشت ماهی سیاه خبردار نیست. همچنین، در پایان داستان ماهی سیاه کوچولو، ماهی قرمز قرار است پا جای پای ماهی سیاه بگذارد و چه بسا اگر عمر صمد بهرنگی پس از انتشار داستان به دنیا باقی بود، احتمالاً داستانی با عنوان «ماهی قرمز کوچولو» را هم می‌نوشت و این داستان همچنان ادامه داشت، ولی در داستان موش پرنده به هیچ وجه با چنین پایان‌بندی با قابلیت تسلسل روبه‌رو نیستیم. هر چند گواه تاریخی مبنی بر آشنایی بهرنگی، با داستان موش پرنده و تأثیرپذیری از آن یافت نشد، اما خلاف آن نیز تاکنون اثبات نشده است. بنابراین، ضمن رد نشدن چنین تأثیرپذیری، ریشه همسانی و تطبیق‌پذیری دو اثر فوق را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: وجود برخی مقولات جهان‌شمول در ادبیات؛ دغدغه‌های مشترک بشر در ترسیم مسیر کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی و رسیدن به آرمان‌شهر؛ شباهت در طرز فکر و اندیشه نویسندگان و به طور کلی، برخورداری بشر از فطرت و روح مشترک.

کتابنامه

- اصغری، علی؛ عیدی‌نیا، محمدمیر؛ عبدالله طلوعی آذر. (۱۳۹۸). «تبارشناسی ماهی سیاه کوچولو در متون نشر فنی داستانی و تحلیل نمادهای آن». متن پژوهی ادبی، دوره ۲۳، شماره ۸۰، صص ۱۷۵-۲۰۲.
- افروز، محمود. (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی مراحل سفر معنوی در آثار عطار و امانوئل اشمیت». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۵، شماره ۱، صص ۱-۱۴.

بهرنگی، صمد. (۱۳۴۷). ماهی سیاه کوچولو. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

بیانی، احمد. (۱۳۷۹). «تحلیل تطبیقی قصه ماهی سیاه کوچولو». در: یادمان صمد بهرنگی. به همت علی اشرف

درویشیان. تهران: کتاب و فرهنگ، صص ۱۲۰-۱۲۷.

پیرسون، کارول اس؛ هیوکی مار. (۱۳۹۳). *زندگی برانزده من*. ترجمه کاوه نیری. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

سرمدی، مجید؛ گرجی، مصطفی؛ کوپا، فاطمه؛ صفاری‌نیا، مجید؛ مظفری، سولماز. (۱۳۹۲). «بررسی سفر قهرمانی شخصیت در بوف کور با تکیه بر کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون». *دوفصلنامه مطالعات داستانی*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۵۱-۶۷.

عبداله‌زاده برزو، راحله؛ ریحانی، محمد. (۱۳۹۸). «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو براساس نظریه کمپبل و پیرسن». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱۰۱-۱۲۲.

فولادی، محمد؛ رحمانی، مریم. (۱۳۹۵). «تحلیل سیر سفر خیالی بر مبنای نظریه سفر قهرمان درون پیرسون و کی مار». *زبان و ادب فارسی*، دوره ۶۹، شماره ۲۳۴، صص ۱۱۹-۱۳۲.

قاسم‌زاده، سید علی. (۱۳۹۵). «کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان ماهی سیاه کوچولو». *ادبیات پارسی معاصر*، دوره ۶، شماره ۳، صص ۵۵-۷۵.

کمپبل، جوزف. (۱۳۸۴). *قهرمان هزار چهره*. ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.

نوروزی، اسداله؛ جمالی، عاطفه؛ نجاتی‌جزه، مرتضی. (۱۳۹۸). «معنایی متفاوت از رنگ سیاه در ماهی سیاه کوچولو». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۱۰، شماره ۲، صص ۱۵۱-۱۶۸.

ولی‌پور، عبدالله؛ همتی، رقیه. (۱۳۹۶). «در جستجوی کمال مطلوب؛ بررسی تطبیقی ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی با جان‌اتان مرغ دریایی، اثر ریچارد باخ». *مطالعات ادبیات کودک*، دوره ۸، شماره ۲، صص ۱۶۱-۱۷۸.

یعقوبی جنبه‌سرای، پارسا. (۱۳۹۹). «حکایت ماهیان و آبگیر از کلیله و دمنه تا ماهی سیاه کوچولو: الگوهای معرفتی و جایگیری سوژه‌ها». *جستارهای زبانی*، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۲۱۹-۲۴۸.

References

Asghari, Ali; Obaidinia, Mohammad Amir; Abdollah Toloui Azar. (1398). "The genealogy of the Little Black Fish in the Texts of Fictional Technical Prose and the Analysis of its Symbols". *Literary Text Research*, Volume 23, Number 80, pp. 175-202.

Afrooz, Mahmoud (1396). "A Comparative Study of the Stages of Spiritual Journey in the Works of Attar and Emmanuel Schmidt". *Comparative Literature Research*,

Volume 5, Number 1, pp. 1-14.

- Behrang, Samad. (1347). *Little Black Fish*. Tehran: Center for the Intellectual Development of Children and Adolescents.
- Bayani, Ahmad (1379). "Comparative Analysis of the Story of the Little Black Fish". In: Samad Behrang Memorial. By the efforts of Ali Ashraf Darvishian. Tehran: Books and Culture, pp. 120-127.
- Pearson, Carol S.; Hugh K. Marr. (1393). *My Graceful Life*. Translated by Kaveh Nairi. Tehran: Culture of Life Foundation.
- Sarmadi, Majid; Gorji, Mostafa; Copa, Fatima; Saffaronia, Majid; Mozaffari, Solmaz. (1392). "Study of the Hero's Heroic Journey in *the Blind Owl*, relying on the Archetypes of the Inner Hero Awakening." *Bi-Quarterly Journal of Fiction Studies*, Volume 2, Number 1, pp. 51-67.
- Abdollahzadeh Borzoo, Raheleh; Rihani, Mohammad (1398). "Critique of the Archetype of the Hero's Journey in the story of the Little Black Fish based on Campbell and Pearson's theory." *Studies of Children's Literature*, Volume 10, Number 1, pp. 101-122.
- Fouladi, Mohammad; Rahmani, Maryam (1395). "Analysis of the Course of the Imaginary Journey Based on the theory of the Hero's Journey Within Pearson and Hugh K. Marr ". *Persian Language and Literature*, Volume 69, Number 234, pp. 119-132.
- Qasemzadeh, Seyed Ali. (1395). "The quality of the Inner Hero's Awakening in the Story of the Little Black Fish". *Contemporary Persian Literature*, Volume 6, Number 3, pp. 55-75.
- Campbell, Joseph. (1384). *The Hero of a Thousand Faces*. Translated by Shadi Khosropanah. Mashhad: Aftabgardan.
- Norouzi, Asadaleh; Jamali, Atefeh; Salvation's Prize, Morteza. (1398). "A different meaning of Black in the Little Black Fish." *Studies of Children's Literature*, Volume 10, Number 2, pp. 151-168.
- Walipur, Abdollah; Hemmati, Roghayeh. (1396). "In search of the desired perfection; A Comparative Study of the Little Black Fish by Samad Behrang with *Jonathan the Seagull*, by Richard Bach. *Studies of Children's Literature*, Volume 8, Number 2, pp. 161-178.
- Yaqoubi Janbeh Saraei, Parsa. (1399). "The Story of Fish and Ponds from *Kelileh and Demneh* to Little Black Fish: Epistemological Patterns and Placement of Subjects". *Linguistic Essays*, Volume 11, Number 1, pp. 219-248.
- Berg, Julie. (1994). *A Tribute to the Young at Heart: John Steptoe*. Minnesota: Abdoe & Daughters.

- Campbell, Joseph. (2008). *The Hero with a Thousand Faces* (3rd Ed.). Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Pearson, Carol S. (2015). *Awakening the Heroes Within: Twelve Archetypes to Help Us Find Ourselves and Transform Our World*. New York: Harper One.
- Ranieri, Roberto. (2017). "The Hero with a Thousand Facebooks: Mythology in Between the Fall of Humanism and the Rise of Big-Data Religion." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2 no. 2, pp. 23-31.
- Sonnenburg, Stephan and Mark A. Runco. (2017). "Pathways to the hero's journey: A tribute to Joseph Campbell and the 30th anniversary of his death." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2. no. 2, pp.1-8.
- Storm, Hyemeyohsts. (1973). *Seven Arrows*. New York: Ballantine Books.
- Vogler, Christopher. (2017). "Joseph Campbell goes to the movies: The influence of the hero's journey in film narrative." *Journal of Genius and Eminence*. vol. 2. no. 2, pp. 9-22.